

کارگران همه ی کشورها متحد شوید!

(بولتن نظرات)

از انتشارات حزب رنجبران ایران

شماره ۳۵

اسفند ۱۳۸۲

مطالب این شماره :

- * نوزادان پیروز !
 - * حاکمین، میانه روها و کمونیستها!
 - * دموکراسی امپریالیستی، تذبذبی سازمان یافته !
 - * برخی موضعگیریهای حزب در سه ماه اخیر !
 - * اعتماد ساده لوحانه به آمریکا - افسانه قتل عام
 - * اپورتونیسیم خادم امپریالیسم و شووینیسیم !
 - * هستی فلاکت بار: زندگی میلیاردها انسان !
 - * به خون خفته شیرین، به رفیق کارگر زخمی !
 - * پیامها :
- ص ۱
ص ۳
ص ۵
ص ۸
ص ۱۷
ص ۲۱
ص ۲۹
ص ۳۳
ص ۳۹

یاد آوری :

مسئولیت مقالات نوشته شده در " بولتن نظرات " بر عهده امضاء کنندگان بوده و لزوماً با مواضع آخرین کنگره ی حزبی خوانائی ندارند و موضع جمعی را نمایندگی نمیکند .

با نشانیهای جدید زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس پست الکترونیکی

www.ranjbaran.org

آدرس غرفه حزب در اینترنت

1-Ranjbar

Box 1047

162 12 Vallingby

SWEDEN

2-Ranjbar

P.O.Box 39269

Washington, D.C. 20016

نوروزتان پیروز !

کارگران و زحمت‌کشان ایران !
زنان ، جوانان و دانش‌جویان مبارز !
ملل تحت ستم و اقلیتهای مذهبی ایران !

فرارسیدن عید نوروز و سال نو را به شما تبریک گفته و سالی پراز پیروزی در کسب حقوق پایمال شده‌تان را آرزو می‌کنیم . مبارزات پی‌گیر شما علیه نظام جمهوری اسلامی، در سال گذشته رشد بیشتری یافت و با تحریم انتخابات مجلس هفتم، مشت محکمی برچانه‌های پرگویی حاکمین زدید و نشان دادید که از آن بیزارید. در سال گذشته قهر طبیعت با قهر حاکمین دهها هزار جان انسانهای کارگر و زحمت‌کش را گرفت و اندوه بزرگی را در دل تک تک ما حک نمود.

تجربه‌ی مبارزات سال گذشته نشان داد که با مبارزات منفرد و پراکنده نمی‌توان به حقوق پایمال شده دست یافت. امسال با ایجاد تشکلهای مستقل واحد و سراسری‌مان، با قدرتی یکپارچه‌تر و ممتدی کوینده‌تر در برابر رژیم ایستاده و آن را از تخت قدرت به زیر بکشیم.

مقر و فاقه، تحقیر و توهین، آواره‌گی و دربه‌داری، بی‌حقوقی و بی‌عدالتی را دیگر تحمل نکنیم. به‌پاخیزیم و با برانداختن رژیم قرون وسطائی حاکم، حکومت شورائی خودمان را به‌وجود بیاوریم و سرنوشت خودمان را خود به‌دست گیریم. بپا خیزیم و ریشه‌ی نظام استثمارگری و ستم‌گری را از بیخ و بن برگردانیم. این تنها راه مطمئن رهائی ما است که اکثریت عظیم جامعه‌ی ایران را تشکیل می‌دهیم. تحقق نظام سرمایه‌داری اعم از جمهوری لائیک، سلطنت مشروطه، جمهوری اسلامی مردم ساآر و غیره را از طریق فراندوم، بدور بریزیم که از این توهم پراکنیها چیزی عاید ما نخواهد شد. آزادی‌مان را با دست خود و در پیکارهای بی‌امان باید بگیریم. زیرا هیچ نظام استثمارگری مرگ خود را با دست خود امضا نمی‌کند!

امسال نیز مثل همیشه، عید نوروز و بهار جان‌نروز از کوچه‌های ما عبور نخواهد کرد. سفره‌های عید ما باز هم خالی خواهند ماند. لباس نو بر تن کودکانمان نخواهیم کرد، چون که آهی در بساطمان نیست. از تعطیلی و استراحت نیز خبری نخواهد شد. باید که در جست‌وجوی لقمه‌ی نانی از خانه بیرون بزنیم. کارکنیم و استثمار شویم و از ثمره‌ی کارمان، ریخت و پاش روزهای عید سرمایه‌داران را نظاره‌کنیم. این وضع قابل تحمل نیست. بپا خیزیم!

سال نو بر همه‌ی شما مبارک باد!

اسفند ۱۳۸۶ - حزب رنجبران

ایران

* * * * *

* * * * *

* * * * *

**

**

**

**

حاکمین، میانه روها و کمونیستها !

این روزها، صف بندیهای طبقاتی به طور شفافی مشخص شده اند و در جریان مبارزات طبقاتی در ایران، مواضع هرکدام از این نیروها در بوته‌ی آزمایش پیوسته محک می‌خورند!

مرتجعین حاکم در جریان انتخابات مجلس هفتم بار دیگر نشان دادند که قرن‌ها از غافله‌ی تمدن، پیش رفت و آزادی دورمانده و در میان قبرستان تاریخ بیتوته کرده و نه تنها خود بلکه همه را وادار می‌سازند تا به ستایش مرده‌گان روند. آنها حتا در ظاهر، علم "درکارها باهم مشورت کنید!" را کنار گذاشته و علم "در کارها تقلب کنید!" را برای حفظ قدرت، هرچه محکم‌تر به دست گرفته‌اند! انتخابات اخیر باردیگر نشان داد که استثمارگران و ستم‌گران قانون و شکل حکومتی را فقط برای ظاهر آن می‌خواهند وگرنه در باطن کار همه‌ی آنها یکی است. شاه و شیخ، طالبان و کرزای و بوش و بلر شیوه کار یک سانی دارند و از جمله در انتخابات فرقی ماهوی بین عمل کرد آنها وجود ندارد، پول، زور، تذبذب و تطمیع وسایل آنها در رسیدن به قدرت و یا حفظ آن، می‌باشد. مرتجعین حاکم چه در کابل و یا تهران، چه در لندن یا واشنگتن، ضد حرکت آزادانه و برابر مردم به پیش بوده و ترمزکننده‌گان حرکت چرخ تاریخ اند.

در ایران، میانه‌روها که از جناحهای سرمایه‌داری در اپوزیسیون و عمده‌تا مدافعین سرمایه‌های متوسط و کوچک، می‌باشند، از آن‌جا که در بازی قدرت سهیم نشده‌اند، به مخالفت با حاکمین پرداخته و در پیش‌برد اهداف خودشان سیاست "یکی به نعل یکی به میخ" را پیوسته اجرا کرده و در ۱۰۰ سال اخیر تاریخ مبارزات مردم نشان داده‌اند که در مبارزه با ارتجاع حاکم، سرمایه‌های بزرگ و امپریالیسم ناپیگیر عمل کرده و مصالح مردم را در صورت لزوم فدای منافع خود و نزدیکی به حاکمین می‌نمایند. اگر مرتجعین عمده‌ترین مشکل در حرکت رهائی‌بخش مردم ایران هستند، میانه‌روها نیز مشکل دیگری در این راستا می‌باشند. هم اکنون که کوس رسوایی حاکمین در هر کوی و برزن نواخته می‌شود و کسی نسبت به عمل کرد آنها توهمی ندارد، میانه‌روها می‌کوشند تا شمشیر مبارزاتی مردم را کُند کنند و آنها را به ناکجاآباد دعوت می‌نمایند.

نوشته اخیر حشمت‌الله طبرزدی از زندان اوین تحت عنوان "مجلس، فرمایشی و غیرقانونی است" (۲ اسفند ۱۳۸۲)، ضمن بیان یک سری واقعیتها، سیاستها و عمل کرد ناپیگیر خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسط را فرموله می‌کند. او مقدمتا به تفسیر دموکراسی پرداخته و تخیلاتی را که در هیچ کشور سرمایه‌داری تاکنون به تمام معنا به تحقق نرسیده، بیان کرده و چنان وانمود می‌کند که کشورهای غربی

هم اکنون، از این موهبت برخوردارند و باید به کمک ما بشتابند تا ماهم از آن بی بهره نگردیم! او به درستی اصلاح ناپذیری رژیم را مورد تایید قرار داده و سرنگونی آن را خواستار می شود، اما با چه وسیله ای؟ : "در درجه اول" باید "از کشورهای متمدن و مدافع حقوق بشر و دموکراسی" (کدام کشورها؟) خواست تا با "تحریم همه جانبه و فشارهای گوناگون"، "رژیم جمهوری اسلامی را وادار به عقب نشینی کنند"، مثل قبل از انقلاب و حقوق بشر کارتر تا شرایط برای انجام رفراندوم و "تغییر رژیم فاشیستی" ایران (انقلاب دموکراتیک!) فراهم شود (همانجا) و ایجاد "رهبری جمعی" یا "شورای ائتلافی" مرکب از "جبهه ملی ایران، حزب ملت ایران، حزب پان ایرانیست، نیروهای ملی-مذهبی، طیفهای نزدیک به روشنفکران و نویسندگان سکولار. طیفهای نزدیک به روحانیون و مذهبیون آزادیخواه و دموکرات و همچنین جبهه دموکراتیک ایران، دفتر تحکیم وحدت، جبهه متحد دانشجویی و سایر احزاب و گروههای مبارز درون مرز" تشکیل شده و سازماندهی مردم را انجام دهند. (همانجا)

بدین ترتیب آقای طبرزدی یک گام هم از خمینی عقب تر گذاشته و اگر در "همه باهم" خمینی گفته شد که "کمونیستها هم بیایند"، چون که او از پیروزی خود مطمئن بود، اما طبرزدی حتا امروز که تا آن اندازه به کسب قدرت نزدیک نیست، حتا جرات بیان آن چه که خمینی گفت را نیز ندارد! درحالی که تکرار تراژدی انقلاب بهمن ۵۷ دیگر ممکن نیست و تجربه این انقلاب نشان داد که نیروهای ناپیگیر بورژوازی، جز تحکیم مواضع تمامیت خواهان کار دیگری نکردند و مردم را به بی راهه کشاندند. دست پخت چنین رفراندومی، در بهترین حالت، روی کارآمدن رژیم است که تاحدی لائیک بوده و در خدمت بورژوازی و نهایتا امپریالیسم قرار می گیرد (همانند رژیم شاه). زیرا طوق لعنت حفظ مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و مبادله را برگردن دارد!

اکنون که یخ "اصلاح طلبی" شکسته شده، طبرزدی و امثالهم به مثابه نماینده گان خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط، پا پیش نهاده اند تا مگر با متحد کردن نیروهای بورژوازی در اپوزیسیون، مانع حرکت انقلابی و توفنده ی کارگران و زحمت کشان و در پیشاپیش آنها کمونیستها، برای ساختن جهانی انسانی و عادلانه شده و در جلوی آنها سنگ بیاندازند. نتیجه ی این التقاط گری حضرات، چیزی جز کرنش در برابر مرتجعین و امپریالیسم نخواهد شد.

رهبری انقلاب ایران تنها و تنها توسط طبقه کارگر ایران ممکن است. زیرا که رو به آینده دارد و در پرچم مبارزاتی اش ایجاد جمهوری سوسیالیستی متکی بر شوراهای کارگران و زحمت کشان، برچیدن پارلمانتاریسم منحط بورژوازی، لغو مالکیت خصوصی مبتنی بر استثمار و رهایی زنان، جوانان، ملل تحت ستم ایران و غیره حک شده است. خرده بورژوازی ایران هم اگر رهایی خودش را طالب است باید در زیر این پرچم و تحت هدایت آن قرار گیرد. او راه افتخار آمیز دیگری جز این ندارد.

دموکراسی امپریالیستی: تذویری سازمان یافته!

در ایالات متحده ی آمریکا، حزب دموکرات سخت مشغول تعیین نامزد نهایی خود برای ریاست جمهوری است. انتخابات در نوامبر ۲۰۰۴ انجام خواهد شد. این فعالیت انتخاباتی غیرمستقیم که تا ۸ ژوئن ادامه خواهد داشت، به انتخابات اولیه یا امتحانی، معروف است که در ۵۰ ایالت آمریکا صورت می گیرد و نامزدی که بتواند بیشترین آراء را به دست آورد و طبعاً این وابسته به میزان پولی است که هر نامزد خرج این انتخابات می کند! ، نامزد نهایی حزب دموکرات خواهد شد. کاندیداهای حزب دموکرات برای جلب رای مردم، فرصتی یافته اند تا سیاست خارجی بوش را به باد انتقاد بگیرند، اما بیرون آوردن آمریکا از مخرمه ی عراق، هدف اصلی آنها می باشد. تاکنون در حدود تعدادی از ایالتها، "جون کری" توانسته از رقبای هم حزبی اش پیشی گرفته و به احتمال زیاد کاندید حزب دموکرات برای ریاست جمهوری خواهد شد. از جمله "افتخارات" کری، شرکت در جنگ تجاوزکارانه و جنایت کارانه ی آمریکا در ویتنام و دریافت نشان "قهرمانی" در آن جنگ ضدبشری، است! در پشت پرده ی تمام جنجالهای نامزدهای آمریکا، حفظ منافع امپریالیستی آمریکا خوابیده است که گویا بوش آن را به خطر انداخته است. وگرنه هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه، خدمت گزاران بی قید و شرط کلان سرمایه های امپریالیستی آمریکا هستند.

امروز همه می دانند که بوش با تقلب در انتخابات سال ۲۰۰۰ به ریاست جمهوری رسید و دموکراتها هم در اثبات این تقلب پافشاری چندانی نکردند. زیرا اثبات تقلب به معنای فروریزی ادعاهای دموکراسی خواهانه ی امپریالیسم آمریکا می بود. به علاوه رکود اقتصادی آمریکا ایجاب می کرد که سریعاً به این تقلب انتخاباتی نقطه ی پایانی بگذارند و در جست و جوی راه حل خروج از آن باشند که بعداً در لفافه ی مبارزه علیه تروریسم خود را عیان ساخت!

بوش به عنوان نماینده ی افراطی ترین جناح هیئت حاکمه ی آمریکا و مدافع منافع کنسرنهای بزرگ نفتی و تسلیحاتی و تامین موقعیت برتر آمریکا در نظام سرمایه داری جهان، راهی جز فعال کردن تولید اسلحه سازیهای آمریکا از طریق دامن زدن به جنگهای محلی و آزمایش سلاحهای مدرن در این جنگها و نهایتاً پیدا کردن بازار فروش در جهان، نداشت. او با اولویت دادن به جنگ در مناطق نفت خیز می توانست با یک تیر دو نشان بزند و مناطق خاورمیانه، قفقاز و آسیای میانه با داشتن ذخایر عظیم نفت و گاز و وجود رژیمهای دیکتاتوری، مناسب ترین جا برای این کار بود و بهانه ی لازم را می شد به آسانی و با کمک صهیونیسم علیه آنها، فراهم نمود!

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، "موهبتی الهی" برای دارو دسته ی بوش شد. بوش با طرح این که هرکه در مبارزه علیه تروریسم با ما نیست علیه ما است، تهاجم جدید امپریالیستی را درجهان سازمان داد. اسامه بن لادن و طالبان افغانی که روزی با کمک سیا و مرتجعین منطقه نظیر حاکمین عربستان سعودی و پاکستان و غیره برای کسب قدرت در افغانستان تعلیم یافته بودند و به قدرت رسانده شدند، اما دیگر حاضر نبودند فرمان آمریکا را بپذیرند، عاملین اصلی فاحه ی ۱۱ سپتامبر قلمداد شدند. حمله ی نظامی به افغانستان سریعاً تدارک دیده شد و پس از بمبارانهای وحشیانه، افغانستان به اشغال نظامی آمریکا و متحدین اش درآمد. مرتجعین مذهبی "جبهه شمال" در افغانستان بر سر کار آورده شدند، پالان خر حاکمیت افغانستان عوض شد اما خود خر برجای ماند و رژیم مذهبی حاکم بر افغانستان نه تنها به دو برابر کردن تولید تریاک پرداخته بلکه صدای آزادی خواهانه ی زنان را در گلو خفه می کند که یکی از آخرین نمونه ی آن تهدید به قتل نماینده ی زن "ملالی جويا" در "لویه جرگه" به خاطر افشای ماهیت حاکمیت فعلی افغانستان است! دموکراسی امپریالیستی در افغانستان تنها ثمره ای که داشت اشغال نظامی آن بود و روی کار آوردن حکومتی وابسته به آمریکا در افغانستان.

اما عراق طعمه ای لذیذ تر بود با ذخایر عظیم نفتی اش! ایستاده گی ۱۰ ساله ی رژیم عراق در برابر آمریکا، کمکهایی که دولت عراق به خانواده ی شهدای فلسطینی می کرد و استفاده از ارز یورو به جای دلار در فروش نفت، مغایر با قدردستی آمریکا بود. لذا با به راه انداختن تبلیغات وسیع دروغین، که دیگر اکنون برای تمامی جهانیان روشن شده است، نظیر: وجود سلاحهای کشتار جمعی بیولوژیکی و شیمیائی و تدارک ساختن بمب اتمی که تهدیدی است برای "جهان آزاد"! مقدمه ی حمله به عراق آماده شد.

اشغال عراق از مدتها پیش مد نظر اَبَر قدرت آمریکا بود، به حدی که تلاش ماموران بازرسی شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز پذیرفته نشد، تدارک حمله سریعاً داده شد و در مقابل چشمهای بُهت زده ی جهانیان، ذُن کیشوت در راس امپریالیسم آمریکا برای یافتن سلاحهای موهوم، دستگاه مهیب جنایتش را به راه انداخت. بازم بمبهای ۱۰ تُنی بر سر مردم عراق ریخته شد و این کشور به اشغال نیروهای آمریکا، انگلیس و متحدینش درآمد.

هم اکنون، درست یک سال از این تجاوز گذشته است. پیدانکردن سلاحهای کشتار جمعی بار دیگر ثابت کرد که بوش و امثالهم را فکر دیگری در سر بود که همانا تبدیل عراق به مستعمره ی جدید در لفافه ی "دموکراسی" امپریالیستی است. اما این بار بوش و بلر و امثالهم در انتظار جهانیان به عنوان جنایت کاران دروغ گو معرفی شدند و دیگر کوچک ترین احترامی به خود را نخواهند توانست انتظار داشته باشند. مردم جهان و آمریکا، بیش از هر زمان دیگر، متوجه شده اند که در پس کلمات ظاهر

فریب دموکراسی و حقوق بشر، بدترین و خطرناک ترین تجاوزات به این حقوق، پنهان شده است.

هم اکنون به برکت اشغال عراق، نیروهای مرتجع اسلامی و ناسیونالیست در عراق تقویت شده اند و آن چه که در افغانستان به انجام رسید، در عراق تکرار می شود و فردا در مناطق دیگری نیز باید شاهد این "آزادسازی" امپریالیسم بود. دموکراسی و حقوق بشری که امپریالیسم مدافع آن است نمی تواند ماهیتی بیشتر از آن چه که تاکنون انجام داده، به بار آورد. اینها شمشیر و سنان زنگ زده ای هستند که امپریالیسم، جهت کشاندن ملل جهان به زیر سلطه ی خود، مورد استفاده قرار می دهد. لذا به اشغال گری کشوری توسط کشور دیگر نمی توان مَهْرَتاییدزد و به بهانه ی وجود ارتجاعیون مذهبی و یا ناسیونالیست آن را توجیه نمود، مگر این که مدعی شد امپریالیسم فراملی ها "آزادی بخش" شده است!؟

بنابر آن چه که گذشت، چه بوش با کمک سرمایه های بزرگ امپریالیستی مجدداً انتخاب شود و یا همانند پدرش به دلیل کثافت کاریهای بیش از حد، بازی انتخابات را به دموکراتها ببازد، سیاست تهاجمی آمریکا جهت حفظ هژمونی اش بر جهان و درآمدن از رکود، ادامه خواهد یافت. تنها فرق در این است که دیروز کلیتاً از این زیرکی برخوردار بود که سیاست تهاجمی آمریکا را در لفافه ی قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد و یا با همراهی با کشورهای عضو سازمان تجاوزکار "ناتو"، پیش می بُرد و آنها را در سهم کردن از غنایم به دست آمده شریک می کرد، اما بوش حریص تر از او است و می خواهد کابوی وار و هفت تیرکشان، کیک جهانی را عمده تا نصیب امپریالیسم آمریکا بکند! از آن جا که سیاست خارجی هر کشور نشئت یافته از سیاستهای درونی آن است، بنابراین در آمریکا نیز به نسبت منافع امپریالیسم در انتخابات آتی ریاست جمهوری، در صورت ضرورت تنها پالان این خر عوض می شود و پالان دموکراتها نقش و نگار بیشتری از پالان زمخت جمهوری خواهان دارد! اما از آن جا که مرتجعین از تاریخ نمی آموزند، نیرنگهای دموکراسی طلبانه ی آنها روز به روز بیشتر برملا شده و خود با دست خویش، زمان سرنگونی سلطه ی سرمایه داری بر جهان را نزدیک تر می سازند.

* * * *

* * *

* *

**

**

**

برخی موضع‌گیریهای حزب در ۳ ماه اخیر:

گرامی‌باد ۸ مارس، روز جهانی زن!

۸ مارس، روز هم بسته‌گی مبارزاتی با زنان کارگر و زحمت کش، روز مبارزه علیه تبعیض جنسی و استثمار مضاعف زنان در اجتماع و در خانه، در راه است. این روز بزرگ تاریخی، همانند روز اول ماه مه متعلق به تمامی بشریت مترقی و آزادی خواه است که علیه نابرابری حقوق انسانها در اجتماعات بشری، مبارزه می‌کنند.

نظام طبقاتی در جهان که آفریننده ی کلیه ی مصائب استثمارگری و ستم‌گری نسبت به انسانهای فاقد مالکیت بر ابزار تولیدی و مبادلاتی است، با شروع ظلم و ستم و به انقیاد کشاندن زنان، شکل‌گرفت و تاریخ جوامع طبقاتی با تحقیر و تبدیل زنان به انسانهای درجه ی دوم و با کم‌ترین حقوق اجتماعی و انسانی، آغاز شد. این نابرابری هنوز هم از پیش‌رفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری گرفته تا عقب‌مانده‌ترین نظامهای ارتجاعی نظیر جمهوری اسلامی ایران و افغانستان، ادامه دارد و مبارزه برای رهائی زنان از این نابرابری، به عنصری اساسی در راستای رهائی کل بشریت از سلطه ی طبقاتی، تبدیل شده است.

برخلاف مردان که با نداشتن اشتغال بی‌کار می‌شوند، زنان کارگر و زحمت کش در جهان و ایران ۱۰۰٪ مشغول کارند، کاری که عمده تا بی‌گاری در خانه، مزرعه و مؤسسات کوچک خصوصی است که خصلت برده‌گونه داشته و مزدی به حساب این کارها دریافت نمی‌کنند! اما در بازار کار، بزرگ‌ترین رقم بی‌کاری متوجه زنان است که شدیداً با تبعیض هم‌راه است. مثلاً ۶۰٪ دانش‌جویان دانش‌گاههای ایران را دختران تشکیل می‌دهند، اما تنها ۱۳ تا ۱۵٪ اینان پس از اتمام تحصیلات وارد بازار کار می‌شوند و طبق آمار رسمی موجود بیش از ۵۰٪ فارغ‌التحصیلان زن بی‌کارند. در حالی که این رقم در میان زنان درکل ایران بین ۸۰ تا ۸۵٪ است! و همین سوء استفاده از کار زنان است که دین‌مداران جاهل و نوکر استثمارگران و ستم‌گران را وادار می‌کند تا زنان را به کنج‌خانه بکشاند تا به صورت برده، در خدمت ارباب‌خانه قرار گیرند، به برده جنسی و ماشین تولید فرزند تبدیل شوند و در قفس حجاب و خانه زندانی گردند!

اکنون که تمامیت خواهان با تقلب، مجلس بی‌اختیار را از آن خود کرده‌اند، زمینه برای ایجاد محدودیت بیشتر نسبت به زنان فراهم‌تر شده و فرداست که دوباره رجاله‌های قمه به دست رژیم "امر به اطاعت و نهی از سرکشی" را به خیابانها بریزند و جهنمی علیه زنان برپا کنند. اما ۲۵ سال حاکمیت مبتنی بر ستم و تجاوز به حقوق زنان ایران، از اینان کوههای آتش‌فشانی ساخته که شعله‌های سرکش آنها دیگر خاموش نشدنی

است. همین مبارزات غرور آفرین بود که رژیم جمهوری اسلامی را هم اکنون به لبه ی گور کشانده است و تلاشهای مذبحخانه ی حاکمین راه به جایی نخواهند بُرد. آزادی زنان تنها به دست خودشان و در پیکارهای بی امان علیه نظام طبقاتی و مردسالاری حاصل خواهد شد و بدین خاطر متشکل شدن زنان، ضرورتی حیاتی دارد. در مبارزه ی رهائی بخش زنان، کمونیستها پیوسته در کنار زنان کارگر و زحمت کش ایستاده و خواهد جنگید. کارگران و زحمت کشان، جوانان و دانش جویان، مردان مبارز ایران! مبارزه برای کسب حقوق پای مال شده ی زنان، از مبارزه ی کل شما برای رهائی، جدانیست. ۸ مارس را به روز مبارزه ی هم بسته ، جهت کسب حقوق زنان تبدیل کنید. در ایران لغو کلیه ی قوانین ضد زن نظیر: حجاب اجباری، طلاق، حضانت کودکان، توارث و ...؛ و تامین اشتغال کامل برای زنان در خارج از خانه؛ رفع تبعیض در بازار کار؛ برابری مزد زنان و مردان در مقابل کار برابر؛ ۶ ساعت کار در روز و ۳۰ ساعت کار در هفته با پرداخت حقوق کامل به زنان، از جمله خواسته هایی هستند که برای تحقق آنها باید مبارزه کنیم. پیروزی در این مبارزات پیروزی همه ی ما ست. اما تحقق کامل این خواسته ها، بدون سرنگونی جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری ممکن نیست.

۸ مارس را به همه ی زنان و مردان کارگر و زحمتکش جهان و ایران تبریک می‌گوییم .

۱۱ اسفند ۱۳۸۲ (۱ مارس ۲۰۰۴) - حزب رنجبران ایران

گامهای بعدی پس از تحریم !

مقاومت و مبارزات مردم علیه رژیم، با تحریم انتخابات گامی به پیش گذاشت. رژیم جمهوری اسلامی ایران در جریان انتخابات مجلس هفتم، دستش یک بار دیگر رو شد و عدم مشروعیتش در انظار جهانیان آشکار گردید. با تمام تدارکاتی که تمامیت خواهان رژیم به سرکرده گی خامنه ای دیده بودند تا بیش از ۶۰٪ انتخاب کننده گان را پای میزهای رای گیری بکشانند، و علیرغم تقلبهای آشکار و نهانی که از چاپ شناسنامه های تقلبی گرفته تا خواندن تعداد بیشتری از آراء، نسبت به کل واجدین شرایط رای دهی در بسیاری از حوزه های رای گیری، ریخته شدن نزدیک به ۲۰٪ آراء سفید به دلیل شایعه ها و تهدیدهای که در رابطه با نبودن مهر انتخاباتی بر روی شناسنامه ها شده بود، پاک کردن مهرها از روی شناسنامه ها و رای مجدد دادن آنها و بالاخره پولهای که برای دادن رای پخش شد و غیره، مع الوصف در شهرها که بیش از ۶۰٪ جمعیت ایران را در خود جای داده اند، کمتر از ۳۰٪ مردم در رای گیری شرکت کردند. این امر نشان داد که مردم از رژیم جمهوری اسلامی بیزارند و اگر شرایط دموکراتیکی حاکم بود، این رژیم حتا ۱۰٪ آراء را نیز نمی توانست به خود جلب کند. در عین حال اعتراضاتی که بعد از انجام انتخابات در بسیاری از حوزه های رای گیری صورت

گرفت که بعضا نظیر دهدشت، فیروزآباد، اندیمشک به کشته شدن چند نفر و دهها نفر زخمی انجامید، نشان دهنده ی عمیق تر شدن شکاف بین حاکمین و مردم بوده و این که یک بار دیگر ثابت شد که با حرکت‌های مسالمت آمیز نمی توان با رژیم جمهوری اسلامی تسویه ی حساب کرد و "جواب ظلم" را باید با "آبدیده شمشیر" داد!

بدین ترتیب تکلیف جریان "اصلاح طلبی" از یک سو و مدافعین "رفراندوم" نیز از سوی دیگر معلوم شد. اولیها که تاحدی نماینده ی بورژوازی صنعتی بودند، در برابر حاکمیت بورژوازی تجاری زانو بر زمین زدند و دومیها که عمده تا از مجموعه طیفهای بورژوازی خارج از حکومت بودند، شعارشان دود هوا شد چون که مردم با رای شان نشان دادند که اکثریتشان با رژیم جمهوری اسلامی مخالفند. لذا احتیاجی به رفراندوم نیست و باید به دنبال شعار دیگری بیافتند و یا همانند بخشی از "اصلاح طلبان" سر بر آستان تمامیت خواهان بسایند!

انتخابات مجلس هفتم آزمون دیگری بود از ماهیت پارلمانتاریسم به این مفهوم که نشان داد: اولاً آن چه که در جامعه بورژوازی تعیین کننده است زور است و نه قانون، قانون تنها زمانی قابل اجرا و محترم است که در خدمت زورمندان باشد. ثانیاً صحنه گذاشت بر این واقعیت که در همه جای جهان و تحت حاکمیت سرمایه، "حق رای عمومی" پوششی است برای دموکراتیک نشان دادن چهره ی خون آلود نظام سرمایه داری و با آوردن ۵۰٪ مردم واجد شرایط به پای صندوقها و حتا کمتر می توان ادعا نمود که رای مردم گرفته شده و نظام قانونی و متکی بر رای مردم است! یعنی حکومت اقلیت را با رنگ کردن به جای حکومت اکثریت در بازار هرج و مرج عرضه و تقاضای سرمایه داری فروختن!

اکنون سران منفرد شده ی رژیم، چاره یی جز رفتن تاخرخره زیر بال سرمایه های بزرگ امپریالیستی ندارند تا در شرایط انفراد داخلی، قادر به ادامه ی حیات و پُرکردن جیبهای چاه ویل گونه ی آخوندی شان، در هم دستی با امپریالیسم، گردند!

اکنون دست تمامیت خواهان کاملاً باز است تا سیاست چماق و نان قندی را پیش بُرده و از یک سو هرگونه حرکت‌های آزادی خواهانه را به شدیدترین وجهی سرکوب کنند و از سوی دیگر با ارائه نان قندی، جناحهای بورژوازی در اپوزیسیون را به سوی خود جلب کنند. امری که در زمان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی تا حدودی پیش رفت، اما باسیل مخالفت مردم با کل نظام در نهایت، رو به رو شد.

رژیم جمهوری اسلامی منفرد شده، بسیار آسیب پذیرتر از هرزمان دیگر شده است. کارگران و زحمت کشان و نیروهای انقلابی راهی جز سرنگون ساختن قهری رژیم و لذا تدارک دیدن برای چنین مبارزه ای، در پیش ندارند و اولین گام در این راستا متشکل کردن این توده ی عظیم استثمارشده و ستم دیده است. چنین است درسی که تاریخ مبارزات هزاران ساله ی بشریت مترقی و پیشرو به دست داده و تاریخ ۱۰۰ سال اخیر ایران نیز بر آن مهر تایید کوبیده است. در این راستا کمونیستها تحت رهبری واحد، باید به این سازمان دهی خدمت کنند.

اصلاحات بورژوازی مُرد، زنده باد انقلاب کارگری !

سوم اسفند ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

۲۵مین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷ و برپایی توفان از امواج خونین مبارزات !

در آستانه ی ۲۵ مین سال گرد انقلاب بهمن ۵۷، انقلابی که درخون زاده شد و به خون پیید، استان کرمان به دنبال استان بلوچستان غرقه در خون شد. نه تنها بیش از ۵۰ هزار نفر در شهرستان بم قربانی حماقت شیخان شکم پرست و پول پرست در قدرت شدند، بلکه تظاهرات مسالمت آمیز کارگران مس میروک خاتون آباد از توابع شهرستان بابک، بی رحمانه توسط تفنگ به دستان رژیم به خاک و خون کشیده شده و دهها نفر کشته و مجروح شدند.

این جنایت کار به دستان رژیم، خشم به حق کارگران سراسر ایران را در پی داشت که به هم دردی با کارگران مس خاتون آباد برخاستند و انزجار خود را از نظام ضدکارگری و ضدبشری جمهوری اسلامی اعلام کردند. خون ریخته شده ی کارگران درخت هم بسته گی مبارزاتی کارگران را به گل نشاند. کارگران شرکت ایران خود رو ، کفش شادان پور ، خیابان شهرستان سقز، کارگران معادن سنگ آهن بافق، اتحادیه

کارکنان بیمارستانها و مراکز درمانی کشور و... هم دردی خود را اعلام نمودند. کشتار کارگران معترض خاتون آباد را محکوم کردند که نشان دهنده ی چرخش بزرگی در مبارزات کارگری علیه رژیم است. درود پرشورما به این حرکت انقلابی و انسانی!

اما، خون ریزیهای رژیم محدود به کارگران نمانده است. در دیماه امسال بیش از ۲۰ نفر در شهرهای مختلف ایران اعدام شدند. در ماه بهمن نیز اعدامها ادامه یافتند: اعدام سه نفر و از جمله یک زن در دزفول، کرج و قزوین؛ اعدام جوان ۱۷ ساله ای در ۵ بهمن در ایلام؛ به دار آویختن جوان دیگری در تهران؛ به دار آویختن سه نفر در خوی در ملاء عام؛ خفه کردن با طناب ۴ جوان در شهرستان ماهشهر و یک دختر دانش جو به همین نحو در آن جا که حکایت از تداوم قتلهای زنجیره ای، عنکبوتی و... دارد. این قساوت بی انتها در مورد نسل جوان کشور، تنها و تنها به خاطر زهرچشم گرفتن از حرکت های اعتراضی جوانان و مردم به پا خاسته ی ایران و حفظ موقعیت حاکمین در ایران برای چندصباحی بیشتر است!

مردم ایران نیز از طریق اعتصابات و تظاهرات مکرر در مکرر کارگران ، معلمان، پرستاران، دانش جو بان و غیره نفرت و انزجار خود را از رژیم تحمیلی و پوسیده ی اسلامی، اعلام کرده اند و امواج این مبارزات "دهه ی فجر" رژیم را به "دهه ی زجر" آن تبدیل کرده و سران رژیم، دیوانه وار برای حفظ موقعیت خود، دامن زدن به جو رُعب و وحشت را در پیش گرفته اند. اما انگشت اتهام اکثریت عظیم مردم جان به لب

رسیده ی ایران به سوی سران رژیم و قداره بندانش نشانه رفته و این حرکت‌های اعتراضی خاموش نشدنی است.

در اثر این مبارزات، سران رژیم به جان هم دیگر افتاده اند و تمامیت خواهان با احساس نزدیکی غرق شدن در دریای خون ریخته شده مردم، کنترل خود را از دست داده و دست به دامن امپریالیست‌های اروپا و آمریکا شده اند و با اندیشه ی به دست گرفتن کامل مجلس بی اختیار در دوره ی هفتم، دست به چنان تهدیدهای احمقانه زده اند که نتیجه اش طبق گزارشات کار به داستان "اصلاح طلب"، روی گردانی ۹۵٪ مردم ایران از آنان شده است!

کاری که هم اکنون خامنه ای و شرکاء در پافشاری به انجام انتخابات در اول اسفند، انجام می دهند، همانند یکه تازی بوش و شرکاء، نشان دهنده ی عمق جهل و نادانی هیئت حاکمه ی مرتجع ایران است! اینان با تن ندادن به خواست مردم و پافشاری روی حماقت‌های خود تا لحظه ی آخر، همانند رژیم سلطنتی، قیر خود را با دست خود می کنند و چه بهتر!

رژیم ولایت فقیه اسلامی، رفتنی است. مجلس هفتم آن نیز با یا بی "اصلاح طلبان" کارساز نخواهد شد و با تحریم اکثریت عظیم مردم رو به رو خواهد گشت.

برای براندازی رژیم و رهایی از ظلم و ستم نظام سرمایه داری حاکم، راهی جز انقلاب و تشکیل جمهوری

شورایی کارگران و زحمت کشان، باقی نمانده است. راه های میانه نظیر فراندوم، تشکیل مجلس موسسان، ایجاد جمهوری لائیک و غیره، بدون گرفتن قدرت توسط کارگران و زحمت کشان، درمان درد جامعه ایران و مردم آن نمی باشند و قابل تحقق نیز نیستند و جز توهم پراکنی نتیجه ای در بر نخواهند داشت. نباید گذاشت دایره ی منحوس گذار از یک قدرت بورژوازی به قدرت دیگر بورژوازی یک بار دیگر تکرار شود. باید رژیم را از طریق برپایی اعتصابات عمومی و قیام قهرآمیز سراسری سرنگون ساخت. رهبری راستین چنین حرکتی نیز طبقه کارگر و در راس آن حزب واحد کمونیست ایران باید باشد. در فقدان چنین حزبی ما باز هم شاهد شکست خیزشها خواهیم شد که برای مردم ایران فاجعه بار است. تلاش کمونیستها برای ایجاد حزب رهبری کننده ی توده های انقلابی امروز اهمیت فوق العاده ای یافته است!

۱۸ بهمن ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

قهر طبیعت و حاکمین بی غیرت!

ساعت ۵،۳۰ بامداد امروز زلزله ای به قدرت ۶،۳ ریشتر شهر بم و حوالی آن را لرزاند و بنا به اطلاعاتی که از رژی، حدود ۵ هزار نفر کشته و ۳۰ هزار نفر زخمی شده و ۷۰٪ خانه های این شهر باستانی با بناهای تاریخی و

از جمله دو بیمارستان ویران شده اند. تلفات و ویرانیها احتمالا به مراتب بیشتر از ارقام ارائه شده از جانب دست اندرکاران رژیم می باشد.

سردمداران رژیم که هرگز فکر رفاه مردم را در مخیله ی معیوبشان راه نمی دهند، دست به دامان امداد بین المللی شده و حتا از تامین مقداری پتو برای اینکه کفاف مردم زلزله زده ی منطقه باشد، عاجز مانده اند!

شدت زلزله ی بم چندان سهمناک نیست و اگر رژیمهای حاکم بر ایران از دیر باز در اندیشه ی حفظ جان مردم در خطوط زلزله خیز در ایران بودند، فاجعه های کشته و زخمی شدن صدها هزار نفر و ویرانی های فراوان در چند دهه ی اخیر، تکرار نمی شد. اما آنها چنان به پُر کردن جیب خود از دست رنج مردم و حفظ موقعیت حاکمشان، با تکیه به نیروهای نظامی و پلیسی تا دندان مسلح، مشغول هستند که جان و مال مردم اهمیتی برای آنها ندارد. ۸۰٪ مردم زیر خط فقر زنده گی می کنند و بی کاری، دزدی، فحشاء، فروش اعضای بدن، رشد سرسام آور کودکان خیابانی، اعتیاد روزافزون مردم به مواد مخدر برای التیام دردهای روزافزونی، و در مقابل تجاوز به حقوق کارگران، زنان، معلمان، دانش جویان، پرستاران، روزنامه نگاران، هنرمندان، نویسنده گان، جوانان و ملیتهای تحت ستم و غیره در ایران، ابعاد وحشتناکی به خود گرفته است.

لذا مسبب اصلی بروز این فاجعه ، رژیم بی غیرت حاکم و در راس آن خامنه ای است که در ناز و نعمت به سر بُرده و در مقابل قهر طبیعت کوچک ترین اقدامی را تا به حال نکرده است تا در صورت بروز فاجعه تلفات و خسارات به حد اقل ممکن برسند. حال باید از او که در یکی از سخنرانیهایش مردم آزادی خواه را بی غیرت

خطاب کرد، پرسید بی غیرت کیست؟! قدر مسلم این است که تازمانی که رژیمهای بورژوایی در ایران بر سر حکم باشند، نمیتوان انتظار داشت که آنها در فکر امنیت جان و مال مردم باشند و از خود "غیرتی" نشان دهند!

حزب رنجبران ایران ضمن تسلیت و هم دردی با بازمانده گان این فاجعه ی شوم، از کارگران و زحمت کشان و کلیه ی انسانهای شریف و آزادی خواه ایران دعوت می کند تا با اعتراض ، حاکمان را وادار سازند تا در اسرع وقت امکانات لازم را در اختیار باز مانده گان زلزله ی بم قرار داده و باتوجه به فصل زمستان هرچه زودتر به ساختن خانه های ایمن در مقابل زلزله در منطقه ی بم اقدام نمایند.

۵ دیماه ۱۳۸۲ - حزب رنجبران ایران

به اجلاس تعدادی از احزاب کمونیست در مومبای هندوستان

رفقای گرمی سلام گرم و کمونیستی ما را بپذیرید.
با تشکر از دعوتی که از ما برای شرکت در اجلاس مومبای ۱۴ - ۱۵ ژانویه ۲۰۰۴ تعدادی از احزاب و

سازمانهای کمونیست کرده‌اند، و با تایید تشکیل این گونه نشستها برای ایجاد هماهنگی و وحدت نظری و عملی در بین احزاب و سازمانهای کمونیست جهان، متأسفانه از آمدن به اجلاس معذوریم. مع الوصف براساس درکی که از وظایف کمونیستها در جهان داریم در زیر به چند مسئله‌ی اساسی در زمینه‌ی وحدت ایدئولوژیک-سیاسی، تشکیلاتی و سبک کاری، وحدت رهبری و عملی کمونیستها، اشاره می‌کنیم، با این امید که به اهداف اجلاس در رسیدن به نتایج مشخص در برخورد به فوروم در هندوستان، کمک کند.

۱- اوضاع عمومی عینی جهان :

۱) - جنبش کمونیستی و کارگری جهان مورد تهاجم پیوسته‌ی بورژوازی امپریالیستی است که تمام تلاش خود را برای تمیزه کردن این دو جنبش به کار می‌بندد. در عرصه‌ی تولید، کار مرده را بر کار زنده، ماشین را بر انسان و کارگران را به ماشین وابسته ساخته و ارتش صدها میلیونی بی‌کاران جهان را باعث شده و از همه مهمتر از خودیگانگی (آلیناسیون) را از طریق "انعطاف پذیر کردن کار"، کامپیوتریزه کردن آن و کار نیمه وقت، پیوسته دامن می‌زند. درحالی که باتمرکز حداکثر ممکن سرمایه، انحصارات فراملی را به وجود می‌آورد تا قدرت دفاعی اش را در مقابله با طبقه کارگرو کمونیستها هرچه تقویت نموده و از سازمانیابی قدرتمند آنان باتمام وجود جلوگیری کند.

اگر رفق با این درک از اوضاع عینی و حرکت سرمایه در جهان موافقت، سرمایه‌ای که جهان را به مرز بربریت کشانده است، آنگاه عکس العمل طبیعی طبقه‌ی کارگر و به ویژه کمونیستها باید به شکست کشاندن این استراتژی ضدانقلابی سرمایه‌ی جهانی، باشد از طریق وحدت بخشیدن به صفوف جنبش کمونیستی و کارگری جهان.

۲) - در مقابله با این استراتژی ضدانقلابی که تحمیل نئولیبرالیسم را مدنظر دارد، علاوه بر طبقه کارگر و زحمت کشان جهان، نماینده گان برخی از کشورهای درحال رشد و نهادهای وابسته به آنها نظیر سازمانهای غیر دولتی شرکت دارند. حتا قطبهای رقیب سرمایه جهانی و مشخصاً اروپا در مبارزه با آمریکا برای کسب هژمونی سرمایه جهانی، تا حدی با نرمش با این حرکت برخورد می‌کنند، به ویژه اگر سمت ضد امپریالیسم آمریکا را داشته باشد.

این جنبش که ۴ سالی از شروع آن گذشته، جنبشی است التقاطی که شرکت کنندگان آن از طبقات کارگر، خرده بورژوازی و بورژوازی تشکیل شده و رهبری آن هنوز در دست طبقات غیر پرولتری است و اگر این جنبش ادامه یابد تدریجاً در چارچوب رفرمیسم باقی مانده و برای نئولیبرالیسم بی خطر خواهد شد.

به طور کلی اوضاع جهانی از نظر عینی برای مبارزه با امپریالیسم فراملی ها مناسب است. لذا باید وضعیت نیروهای دهنی انقلاب پرولتاریائی جهانی را برای استفاده از این اوضاع مورد دقت قرار داده و اشکالات خود را در این راه پیداکنیم.

۳) - تفرقه‌ی موجود در جنبش بین‌المللی کمونیستی را نمی‌توان تنها از شرایط عینی نتیجه گرفت. اشکالات ذهنی ما کمونیستها نیز نقش اساسی درجه‌ی اولی در پیش آمدن وضع کنونی داشته است :

- مبارزه‌ی ایدئولوژیک هدف نیست بلکه وسیله‌ای است جهت رسیدن به هدف که همانا خط مشی طبقاتی درست است. ما ضمن مبارزه برای رسیدن به خط درست و منفرد کردن خط غلط، باید نهایت کوشش را به کار ببریم تا به وحدتی در سطح عالیتر برسیم و صفوفمان نیرومندتر بشود، بدون اینکه با افراط در این مبارزه، بخش بزرگی از کمونیستها را از خودمان برانیم. اما در جنبش جهانی کمونیستی در ۱۰۰ سال اخیر این حرکت درست جلو نرفته است.

در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم معاصر برنشتین کائوتسکی و متعاقب آن انشعاب در انترناسیونال دوم، نه تنها بخش بزرگی از احزاب سوسیالیست به رویزیونیسم کشانده شدند، بلکه جنبش کارگری جهان نیز به دو شقه تقسیم شده و بخش عمده‌ی آن زیر خط رفرمیستی احزاب سوسیالیست قرار گرفت. این اولین ضربه به جنبش کارگری بود.

در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن در قدرت نیز رویزیونیستها نه تنها منفرد نشدند، بلکه بخش دیگری از جنبش کارگری زیر مشی رفرمیستی آنها به سازش طبقاتی کشیده شد، برعکس این مارکسیست-لنینیستها بودند که منفرد شدند و این افراد وسیله‌ای شد برای انشعابات دیگر در درون آنها.

بدین ترتیب شعار "مارکسیسم را به کار ببرید و نه رویزیونیسم را، وحدت کنید و نه انشعاب" (مائو) توسط مدافعین مارکسیسم به دگماتیسم و انشعاب‌گری کشانده شد. امروز پلاتفرم بسیاری از تشکلهای موجود در جنبش جهانی کمونیستی، عملاً نه "پرولتاریای جهان متحد شوید"، بلکه پرولتاریای جهان متفرق شوید است!

- تفرقه در عرصه تئوریک جنبش کمونیستی را به شماتیسم کشانده است. تئوری انقلابی پرولتاریا "کمونیسم علمی" است که با مارکسیسم زاده شد و در جریان رشد پراتیک مبارزه طبقاتی و تغییرات ناشی از شرایط عینی توسط لنین و مائو غنی تر گشت و این روند باز هم ادامه خواهد یافت. اما تعریف دگماتیستی رفیق استالین از نظرات لنین: "لنینیسم مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است" و یا تعریف دگماتیستی تر دیگر از اندیشه مائوتسه دون توسط لین پیاو تحت عنوان اینکه: "اندیشه مائو مارکسیسم عصر زوال امپریالیسم و پیروزی سراسری سوسیالیسم است" توجه کمونیستها را از محتوا به شکل کشاند. ایسم تراشیده به خاطر تعریفی ساخته‌گی از دوران سرمایه‌داری که به هر حال در سرتاسر حاکمیت این نظام، اصل و اساس آن که همانا استثمار کارمزدی و غارت ثروتهای ملل ضعیف است و لذا از نظر محتوایی بی تغییر مانده، نشان می‌دهد که جنگ بر سر مارکسیسم، مارکسیسم-لنینیسم، مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، جنگی است بر سر شکل و نه محتوا، درست به همان شکل که بخواهیم تئوری انقلابی پرولتاریا را تنها در مارکسیسم خلاصه کنیم و رشد آن را در بیش از ۱۰۰ سال اخیر نبینیم.

اگر به انقلاب پرولتری، سوسیالیسم، ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، لغو کارمزدی و... برای رسیدن به کمونیسم معتقدیم و حزب کمونیست کشوری و جهانی را ابزار رهبری پرولتاریا در این راستا می دانیم، این برنامه عمومی کافی است تا برای وحدت کمونیستهای جهان، مشترکا تلاش کنیم.

ما قویا مخالف وجود چندین حزب کمونیست در یک کشور، چندین تجمع احزاب برادر تحت عنوان مل یا مل-م. هستیم و این تفرقه را نه به خاطر اصولیت کمونیستی بلکه به خاطر پیروی از دگماتیسم می دانیم که در بدترین حالت از نفوذ جهان بینی خرده بورژوازی و بورژوازی و حتا نفوذ عوامل امپریالیسم برای تفرقه اندازی، ناشی می شود. به این وضع باید مشترکا نقطه پایانی بگذاریم تا به مثابه مدافعین منافع عام جنبش کارگری، متحد شویم و اختلاف در امر برنامه و تاکتیک را براساس تکیه به مرکزیت دموکراتیک پرولتری حل و فصل نمائیم.

۲- اوضاع مشخص

۱) - جنبش کمونیستی در سطح کشوری، منطقه ای و جهانی به شدت متفرق است. لذا در سطح هرکشور باید کمونیستها ضمن شرکت در مبارزات روزمره طبقه کارگر و توده های زحمت کش علیه نظامهای حاکم، متحدکردن خود حول برنامه ای عمومی که مشخصه ی کمونیسم است (قبول مبارزه طبقاتی، انقلاب پرولتاریائی، سوسیالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا، ادامه انقلاب تا به آخر تا محو طبقات و مبارزه طبقاتی و گذار به کمونیسم و ایجاد حزب واحد پرولتاریائی -حزب کمونیست- در هر کشور و انترناسیونالیسم پرولتری تا حد تشکیل انترناسیونال کمونیستی) برای وحدت باهم تلاش کنند و مشترکا برنامه و تاکتیکهای انقلابی را با تکیه به مرکزیت دموکراتیک به دست دهند و فرقه گرایی را به مثابه سبک کار خرده بورژوازی و رویزیونیستی که در نهایت در خدمت بورژوازی داخلی و امپریالیسم است، افشا و طرد نمایند. پیروزی در این حرکت تاثیر مهمی در تغییر دیدگاههای فرقه گرایانه در کشورهای مختلف گذاشته و نهایتا به وحدت دهی جنبش کمونیستی جهانی که ضرورتی انکار ناپذیر است، خدمت خواهد نمود. ضروری است با آلیناسیون در درون کمونیستها مبارزه کرد و فراموش ننمود که مارکس گفت: "بگذارید مرده ها را مرده گان بشویند".

۲) - در سطح هر منطقه، قاره و یا جهان، نزدیکی کمونیستها را باید در عمل تحقق بخشیم. زیرا با جهانی تر شدن سرمایه و حرکت مداخله جویانه ی سرمایه های فراملی در امور دیگر کشورها، امر انقلاب پرولتاریائی نیز بیش از هر زمان گذشته جهانی شده و تصور اینکه انقلاب در یک کشور، بدون کمک نیروهای پرولتری در کشورهای مجاور و حتا دست زدن آنها به انقلاب در کشورهای خود، می تواند پیروز شود، بسیار غیر محتمل خواهد بود. در مقابل ارتجاع جهانی، منطقه ای و کشوری متحد، ما نیز باید متحدا عمل کنیم.

۳) - در مبارزه با گلوبالیزاسیون، کمونیستها چه در سطح ملی و چه منطقه ای و یا جهانی باید شعارهای واحدی را در این کارزار داشته باشند تا بتوانند توده های هرچه بیشتری را حول این شعارها به مبارزه بکشانند. شعارهایی نظیر مبارزه علیه جنگ افروزی امپریالیستها و مشخصا دفاع از مبارزات مردم عراق و فلسطین علیه اشغالگران امپریالیست و صهیونیست، دفاع از خلع سلاح اتمی و نظامی کامل و بی قید و شرط در جهان، مبارزه علیه سیاست تبعیض آمیز موسسات جهانی نئولیبرالیسم نظیر سازمان جهانی تجارت، بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در استثمار کشورهای جهان سوم، حذف پرداخت قرضه های کشورهای فقیر جهان سوم، دفاع از سلامت محیط زیست، مبارزه برای توزیع داروی مجانی برای امراض جهان گیری نظیر ایدز و غیره با توجه به ضرورتها و ارجحیتهای، باید مطرح شوند. جبهه ی جهانی ضد گلوبالیزاسیون امپریالیستی، بدون قرار گرفتن زیر رهبری کمونیستها از قاطعیت لازم برخوردار نخواهد بود. کمونیستها باید به این مبارزه جهانی اهمیت بدهند و از این طریق نیز در تضعیف موقعیت جهانی امپریالیسم و بی اعتبار کردن آن در انظار عمومی جهانیان نقش شایسته ای ایفا کنند.

* * *

در خاتمه بار دیگر تاکید می کنیم که طبق آموزش مارکسیسم کمونیستها برای تغییر جهان باید بکوشند و در تفسیر آن درجا نزنند. کمونیستها باید شایسته گی متحد کردن پرولتاریای کشورهای جهان را بیابند و در این راستا باید اول خود متحد شوند و مبارزه علیه سکتاریسم نقش مهمی در پیشبرد این امر دارد. موفق باشید.

۱۰ دسامبر ۲۰۰۳ - از طرف حزب رنجبران ایران - ابراهیم -

* * *

اعتماد ساده لوحانه به آمریکا - افسانه ی قتل عام !

آنچه که در زیر می خوانید نوشته ی یک افسر عالی رتبه ی سوئد است، در داگنس نیپتر (اخبار روز)، ۸ فوریه ۲۰۰۴، به نام سرهنگ بو پلنس، مذاکره کننده ی صلح در بالکان و نماینده ی "سازمان تامین امنیت و هم کاری اروپا (ساتاها)، علیرغم احتیاطی که او در افشای سیاستهای رژیمهای مختلف امپریالیستی کرده، مع الوصف، مقاله نشان دهنده ی بخشی از دو روئی و حيله گریهای این نظامها می باشد. بولتن نظرات

در سایه ی جنگ عراق ما می توانیم تعبیر از حقوق مردم را، زمانی که بادهای سیاسی جهت خود را تغییر می دهند، ببینیم. حکومت خودمان دو موضع کاملا متفاوت در جریان بمباران صربستان توسط ناتو و جنگ آمریکا در عراق، اتخاذ کرد. جنگ علیه صربها در سال ۱۹۹۹ به نظر قابل قبول بود (منظور

رای حکومت سوئد - مترجم، هرچند که این امر با توافق روی قطعنامه ی سازمان ملل متحد، هم راه نبود. اما در حمله به عراق حکومت ما مخالفت خود را به دلیل عدم وجود قطعنامه ی سازمان ملل، ابراز داشت.

در مجموع برای این که بتوانیم دلیل شروع جنگ علیه صربها توسط ناتو را ارزیابی کنیم، باید لحظه ای به نزدیک ترین روی داد قبلی توجه کنیم. مقدمات انسان می تواند تاکید کند که رئیس جمهور صرب، اسلوبودان میلوسویچ، به اندازه ی صدام حسین گناه کار نبوده و علیرغم جنایات جنگی و جرمهای سنگین، او در مقایسه با صدام حسین، کم تر مجرم است.

بهانه برای جنگ احتمالا در سال ۱۹۹۵ در بوسنی رخ داد، زمانی که صربها چندین هزار مسلمان را در شهر صربنیتسا کُشتند. شاید در آن زمان آمریکائیا تصمیم گرفته بودند با میلوسویچ تسویه ی حساب بکنند. تحمل اتحادیه ی اروپا نیز در رابطه با صربها به انتها رسیده بود. اما ابتدا میلوسویچ می بایستی مورد استفاده قرار می گرفت تا قرار داد دایتون برای صلح در بوسنی را امضا کند. سپس او طعمه ی مشروعی می گردید.

شکار زمانی شروع شد که در پائیز ۱۹۹۸ آمریکا او را مجبور کرد که گسیل نیروی بزرگ ناظر ساتاها را به کوسوو بپذیرد. این نیرو توسط سفیر آمریکا ویلیام والکر و به احتمال زیاد سیا، هدایت شد که در رهبری آن نماینده گان فرانسه، نروژ، روسیه، انگلیس و آلمان نیز حضور داشتند.

در ظاهر امر، این نیروئی مسالمت آمیز بود. اما در پناه آن تعداد قابل ملاحظه ای از خبرچینان آمریکائی - ۵۰ تا ۷۰ نفر - در مرکزفرماندهی جا داده شدند. درمورد اهدافی که اینان در صحنه داشتند،

می توان حدسهائی زد. مشخصا من متقاعد شده ام که آمریکا در پائیز ۱۹۹۸ با گروه گریلای کوسووو آلبانیائیا به نام اوچه کا هم کاری داشته و به آنها کمک می رساند. اینان به مثابه نیروی متحد در کوسوو به حساب می آمدند. البته نیروی ناظر صلح در منطقه ی استقرارش، به طور فعال از جنگ جویان اوچه کا دفاع می کرد و این حفاظت از خودش را مشکل می ساخت. در گام دوم صربها را مجبورکردند در فوریه ۱۹۹۹ برای مذاکره به رامبویه در نزدیک پاریس بروند و در آن، در میان بهت همگانی، کوسوو آلبانیائیا پیشنهاد مربوط به آینده ی کوسوو را نپذیرفتند. دو هفته ی بعد، بررسی مجددا شروع شد، اما آن زمان آنها درشان را خوب یاد گرفته بودند و فوراً پیشنهاد را امضا کردند. هر دو مذاکره توسط مادلن اولبرایت وزیر امور خارجه آمریکا رهبری شدند. صربها در مقابل یک انتخاب قرار گرفتند که یا بی قید و شرط مفاد پیشنهاد را قبول کنند یا این که با ناتو وارد جنگ شوند. وضعیت مذاکره طوری بود که بروز جنگ را اجتناب ناپذیر می کرد.

اهداف دولت کلینتون جلوبردن تصمیمی شبیه عمل کرد بوش در عراق بود. سربچی متکبرانه ی بعدی

میلوسوویچ در امضای قرار داد، علامت آن بود که او تا اطلاع ثانوی در محاصره ی بزهای اخوشی است و از واقعیت فاصله گرفته است. شاید او تمایل داشت به روسها تکیه کند که از طریق وتوی خود در سازمان ملل، جلو حمله به صربستان را بگیرند. پس از قطع مذاکره، نیروی ساتاها منطقه را ترک کرد. این ترک منطقه فشاری بود بر صربها و بهانه ای برای مصاف آنها با آمریکا و ناتو. ناظران در ۲۰ مارس ۱۹۹۹، بیرون رفتن از منطقه را آغاز کردند و ۲۱ مارس همه از کوسوو خارج شدند و بمباران ناتو در ۲۴ مارس آغاز شد، بدون اجازه ی شورای امنیت. اولین پناهندگان که بسیار کم بودند در ۲۶ مارس به ماسدونی رسیدند و بزرگ ترین گروه پناهنده در ۱ و ۲ آوریل. دلیلی که اکثرا برای شروع حمله به صربستان بیان می شد، عبارت بود از این که از فاجعه انسانی بیرون راندن کوسوو-آلبانیائها جلوگیری به عمل آید. مسلم بود که بیرون کردن وسیع مردم در هفته اول بمباران، توجه سیاسی برای ادامه بمباران که ۷۹ روز طول کشید را فراهم می ساخت.

اما وقتی که ادعا میشود که جنگ هوایی به علت پاک سازی بومیان بود، این تنها یک تبلیغات است که مردم می بایستی آن را شناخته و از آن فاصله بگیرند.

جنگ به بهانه این که صربها قرارداد پاریس را امضا نکردند در ۲۴ مارس و مستقل از وضع کوسوو، شروع شد. کوتاه بینی و حماقت میلوسوویچ، کار سازماندهی جنگ ناتو را هموار نمود. اما اجازه دهید روی یک نکته با روشنی صحبت کنیم. قبل از آغاز جنگ و علیرغم کشتار راکاک، آن را نمی توان نه دلیلی برای بیرون راندن مردم قلمداد کرد و نه به مثابه قتل عام مردم کوسوو. چنین ادعایی به دلیل عقلائی نبودن، خود به خود بی پایه است. زیرا ساتاها ۱۲۰۰ نفر ناظر در محل داشت. (درکشتار راکاک تقریبا ۴۰ نفر آلبانیائهای کوسوو در ژانویه ۱۹۹۹ ازبین رفتند که تعدادی از آنها در جریان جنگ کشته شدند. اما ۲۳ نفر در دره ای در خارج دهکده اعدام شدند).

کلینتون بردبارانه مانووری را تا سطح تصمیم گیری در مورد جنگ از طریق حفظ وحدت در ناتو و با اتحادیه اروپا، پیش بُرد. همه فکر می کردند که با گذراندن قطعنامه ای در شورای امنیت، با وتوی روسیه رو به رو خواهند شد و هیچ کدام حاضر نبودند به روسیه نفوذ رشدیابنده ای در بالکان بدهند.

در جریان بمبارانها، هم کاری ناتو شکاف برداشت. تغییر عقیده فرانسویها در مورد عدم رعایت انتخاب در بمباران برخی اهداف توسط آمریکائها، باعث شد تا "دوجنگ": یکی در جایی که جنگ هوایی در چارچوب ناتو روی می داد و دیگری توسط آمریکا و تنها براساس تدارک خودی، پیش برده شود.

لذا ما باید نتایج هوشمندانه ای بگیریم. در درجه ی اول کلینتون اهداف مشابهی را که بوش آرزو داشت پیش کشید. در درجه ی دوم اتخاذ موضع گیری سوئد تحت تاثیر شرایط، که رای مردم نبود

بلکه در ارتباط با نظر کشورهای بزرگ اتحادیه ی اروپا اتخاذ شد. اتحاد بین کشورهای اتحادیه ی اروپا در سال ۱۹۹۹ در حمله به صربها همان اندازه قابل تحمل بود که عدم اتحاد آنها در سال ۲۰۰۳ در حمله به عراق.

به علاوه این فکر به انسان دست می دهد که وسایل ارتباط جمعی سوئد باید با کمی تعجب زیر علامت سوال بروند. خواست بزرگ پذیرش و تشریح موضع آمریکا و سوئد در مورد این که جنگ علیه صربها در جواب به اخراج آلبانیاییهای کوسوو، برای تعداد زیادی از روسای هیئت تحریریه ، تقریبا عمومیت یافت.

وضعیت زمان شروع بمبارانها و اخراج کردنها می بایستی به طور روشن و آشکاری برجسته می شدند. در نوع انتقاد از بوش. عمل کرد کلینتون تاثیر زیادی به جا گذاشت. نتیجه این که ابر قدرت آمریکا منافع خود را تامین کرد، مستقل از این که دموکراتها یا جمهوری خواهان در ریاست باشند، آنها مشابه عمل می کنند.

خواست مشاطه گری واقعیت در تبلیغات خودی و با روشهای خشونت آمیز، که در موضع گیری کشورهای مختلف تاثیر می گذارد، برای هر دو جناح یک سان است. در این روزها، بی اهمیت نیست که به خاطر بیاوریم که وسلی کلارک، یکی از کاندیداهای دموکراتها برای ریاست جمهوری و فرمانده سابق ناتو، به کرات در کنفرانسهای مطبوعاتی ناتو در بروکسل، نکات شدیداً گمراه کننده ای را در مورد روند جنگ ابراز داشت.

اسلوبودان میلوسویچ به احتمال زیاد به دلیل تعدادی جنایت جنگی مجرم شناخته خواهد شد. به علاوه او

یک رهبر مافیائی است که جنایات زیادی نسبت به مردم مرتکب شده است، اما وضعیت کوسوو در مارس ۱۹۹۹، ایجاب نمی کرد که با یا بدون قطعنامه سازمان ملل جنگ علیه صربها توجیه شود.

تا آنجا که به سوئد به مثابه کشوری کوچک مربوط می شود، دلایل فراوان جهانی موجودند که موضعی قاطع در دفاع از حقوق مردم را داشته باشد. موضع گیری نخست وزیر سابق سوئد اینگوار کارلسون در مورد این که جنگ کردن با صربها احتیاج به قطعنامه سازمان ملل دارد، پایه و اساس محکمی داشت، می توان ادعا نمود که بمبارانها فشار روانی مهمی را به صربها وارد نمود که تا آن موقع مستقیماً در جنگهای بالکان درگیر نشده بودند و این بمبارانها جا به جایی قدرت در صربستان را تسریع نمود.

اما انسان می تواند با همان استدلالها و شاید قوی تر تاکید کند که میلوسویچ زودتر از آن می توانست برکنار شود، چنانچه جنگ رخ نمی داد. درحالی که هم اکنون برای مدتی طولانی بروز جنگ موقعیت او را قوی تر نموده است. (همه جا تاکید از نویسنده است)

استدلالاتی فرضی تاریخی جالب نیستند. مع الوصف تفکر در این مورد که می شد میلو سوویچ را بدون جنگ کنار گذاشت و ناظرین سازمان تامین امنیت و همکاری اروپا می توانستند به جای نظامیان ناتو و یا سازمان ملل در کوسوو باقی بمانند، بی فایده نیست. تاثیری که امروز جنگ ناتو روی صربستان و کوسوو گذاشته، نتیجه ی غم انگیزی دارد. بیش از ۳۳٪ صربها در آخرین انتخابات به نفع پارتیزانهای اولترا ناسیونالیست رای دادند. تبدیل تدریجی کوسوو به کلمبیای اروپا، دارد اتفاق می افتد، هرچند هم که ما ضد چنین کاری پافشاری کنیم.

* * *

اپورتونیسیم خادم امپریالیسم و شوینیسیم !

بعد از گذشت بیش از یک قرن از گذار سرمایه داری از مرحله ی رقابت آزاد به مرحله ی امپریالیسم و عمل کرد تجاوزکارانه و ارتجاعی آن در جهان و بالاخره تحلیل تاریخی از رشد سرمایه داری توسط مارکسیستها و به ویژه لینن، اکنون چهره ی زشت امپریالیسم چنان برملا شده که دیگر نمی توان با از زیر آوار درآوردن تئوری ورشکسته کائوتسکی - اولترا امپریالیسم - و یا به دلیل حاکمیت سرمایه های فراملی، دوران امپریالیسم را تمام شده تلقی کرد و حتی پا را فراتر نهاده و مدال دموکراسی خواهی و مدافع حقوق بشر به امپریالیستها داد.

امپریالیسم به مثابه حاکمیت سرمایه ی انحصاری مالی، انگلی و میرنده از نظرگاه تاریخی، برای حفظ سلطه اش بر جهان، نه تنها طبقه کارگر و توده های زحمت کش را در کشورهای متروپل سرمایه، شدیداً استثمار کرده و شکاف بین فقر و ثروت را در این کشورها به شدت دامن زده، بلکه با لشکرکشی و تجاوز به دیگر کشورها، پامال کردن حق حاکمیت ملی ملل تحت ستم با زور و قلدری و استثمار افسارگسیخته ملل جهان سوم، نفوذ خود را در اقصا نقاط جهان گسترش داده و برای حفظ این سلطه، با ارتجاعی ترین طبقات و جناحهای حاکم بر این کشورها، متحد شده و یا آنها را روی کار آورده است. تاریخ ۱۰۰ سال اخیر جهان صدها نمونه از این گونه دخالت گری و تجاوز بزرگ و آشکار را در سینه خود ضبط کرده است. امپریالیسم آزادی بخش نیست و دشمن عمده ی طبقه ی کارگر جهان و ملل تحت ستم می باشد.

به این اعتبار سازماندهی مبارزه ای قاطع علیه امپریالیسم و از جمله بیرون راندن ارتش تجاوزکار آن از کشورهای اشغال شده، وظیفه ای است که به نفع بیش از ۹۰٪ مردم جهان می باشد.

کمونیستِ انترناسیونالیست و انقلابی کسی است که در پیشاپیش مبارزه علیه امپریالیسم برای پایان دادن به سلطه ی سرمایه و استعمارگری آن مبارزه کند. کمونیستی که ضد امپریالیست نباشد، کمونیست

نیست، اپورتونیستی است به تمام معنا!

هم اکنون، نظام امپریالیستی بنابر سرشت تمرکزگرایانه و انحصارطلبانه‌ی سرمایه، با متمرکز نمودن خود در حد انحصارات غول پیکر فراملی جهت کسب حداکثر سود ممکن، سیاست گسترش اختلافات و تمایزات طبقاتی، ملی، جنسی، نژادی، مذهبی و فرهنگی را باهدف منفرد کردن صف آرائیهای ضد سرمایه در جهان، دامن زده و باقصد متمیزه کردن مقاومت جهانی ضد خودش، تلاش می‌کند گرگ‌تازیهای خود را تداوم بخشد. امپریالیسم تفرقه افکن است و مبلغین تفرقه در صفوف نیروهای پیشرو، عملاً آب به آسیاب امپریالیسم می‌ریزند.

نمی‌توان کمونیست انترناسیونالیست و انقلابی بود و پرچم "طبقه‌ی کارگر همه‌ی کشورها متحد شوید!" و وحدت کمونیستها در احزاب واحد کمونیست و انقلابی را در سرلوحه‌ی شعارهای خود قرار نداد.

این نکات بدیهیاتی هستند که هرکسی که کوچک‌ترین مطالعه‌ای در مورد نظرات مارکسیستی داشته باشد، نمی‌تواند از آنها طفره رود.

حدود ۱۰۰ سال پیش، همراه با تکامل سرمایه داری به مرحله‌ی امپریالیسم، اپورتونیسم نیز در جنبش کارگری و کمونیستی جهان با عدم درک ماهیت امپریالیسم و تبدیل شدن به ریزه‌خوار امپریالیسم، به بهانه‌ی وجود مناسبات عقب مانده ماقبل سرمایه داری، امپریالیسم را مترقی ارزیابی کرده و بورژوازی امپریالیستی را همانند بورژوازی قرون ۱۷ و ۱۸ قلمداد کرد که در مبارزه علیه فئودالیسم پرچم "آزادی، برابری، برادری" را بلند کرده بود و از جمهوریت در مقابل سلطنت دفاع می‌کرد! هم این اپورتونیستها بودند که با همراهی کردن با امپریالیسم درجنگ جهانی اول، درخدمت آن قرار گرفتند و به سوسیال شوونیسم در غلتیدند و بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر اروپا را به رفرمیسم و سازش طبقاتی کشاندند. لنین در نقد این گرایش ارتجاعی در درون طبقه کارگر نوشت: "جریان سوسیال شوونیسم یا به عبارت دیگر گرایش اپورتونیستی نه می‌تواند مضمحل شود و نه می‌تواند به سوی زحمت‌کشان انقلابی "بازگشت" نماید. هرجا که مارکسیسم محبوب کارگران است، این "حزب کارگری بورژوا" تحت نام مارکس به فعالیت می‌پردازد. نمی‌توان از فعالیت این احزاب و بکارگیری نام مارکس توسط آنها، جلوگیری کرد، همانطور که نمی‌توان از یک شرکت بخاطر استفاده از یک آرم یا علامت مخصوص تبلیغاتی، ممانعت کرد... تنها خط مشی مارکسیستی در جنبش کارگری جهانی این است که برای توده‌ها اجتناب ناپذیری و ضرورت گسستن از اپورتونیسم را توضیح دهیم و برای نیل به انقلاب مبارزه، بی‌امان علیه اپورتونیسم را به آنان بیاموزیم و با استفاده از تجربه جنگ به عوض پنهان نمودن پلیدیهای سیاست کارگری ناسیونال-لیبرال، آنها را افشا کنیم. (به نقل از لنین -

"امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم" - اکتبر ۱۹۱۶).

این انحراف بزرگ تاریخی، هم اکنون نیز در سطح دیگر و با شعارهای دیگری تکرار می شود. اپورتونیستهای ایرانی (چه راست و چه چپ) به بهانه‌ی وجود نظامهای ارتجاعی و یا دیکتاتوری نظیر طالبان در افغانستان، رژیم دیکتاتوری بعث در عراق و رژیم مرتجع جمهوری اسلامی ایران، یا از در سازش با جریان "اصلاح طلبی" درحاکمیت ایران درآمده و از آنها پشتیبانی کردند (اپورتونیستهای راست) و یا در هماوایی با بخشی از بورژوازی در اپوزیسیون ایران، امپریالیسم را آزادی بخش قلمداد کرده و تجاوز نظامی و اشغال‌گری آن را محکوم نکرده و حتا به سود مردم این کشورها می دانند (بخشی از اپورتونیستهای چپ). درحالی که نمونه عمل کرد امپریالیسم در افغانستان که به نوعی در عراق نیز تکرار می شود، نشان می دهد که به دنبال تجاوز نظامی، امپریالیستها در افغانستان با تکیه به مرتجع ترین نماینده گان طبقات بورژوا-فئودال، در واقع نه برای آزادی مردم افغانستان از سلطه‌ی ارتجاع ماقبل سرمایه داری، بلکه برای کشاندن این کشور به زیر سیطره‌ی خود، کار کرده و دست به تجاوز زده اند.

برای بررسی مشخص تر، نظرات اپورتونیستهای چپ را از مدنظر می گذرانیم. بنیان گذاران حزب کمونیست کارگری ایران از ابتدای فعالیت شان در ربع قرن پیش، در ظاهری چپ، تمایز بین جناحهای مختلف بورژوازی را از بورژوازی بزرگ انحصارگر گرفته تا بورژوازی متوسط و کوچک، که هرکدام برای حفظ منافع خود ضمن داشتن ماهیت استثماری مشترک، باهم به رقابت می پردازند، نادیده گرفته و تحت این عنوان که "بورژوازی، بورژوازی است!" "افسانه بودن بورژوازی ملی" را از تحلیل یک جانبه شان بیرون کشیدند و به همین اعتبار از جمله در کردستان فرقی بین بورژوازی کرد در حال جنگ با جمهوری اسلامی و خود این رژیم قایل نشده و به تشدید دشمنی کومه له با حزب دموکرات پرداختند که حاصلش صف آرائیهای بزرگ دو نیروی پیشمرگ در مقابل هم گردید. جمهوری اسلامی با خوشوقتی نبرد ببرها را تماشا کرد و از دریده شدن آنها توسط یک دیگر، قند در دلش آب شد. نتیجه این که جنبش انقلابی کردستان با عقب نشینی وشکست مواجه شد و پایگاههای انقلابی موجود در کردستان به دست رژیم جمهوری اسلامی فتح گردید. شکست جنبش انقلابی مسلحانه در کردستان به تضعیف باز هم بیشتر جنبش کمونیستی و انقلابی درایران منجر شد. سالها طول کشید تا کومه له با حزب دموکرات قرار داد عدم تجاوز به یک دیگر را امضا کرد که نوشداروی بعد از مرگ سهراب بود! با سیاست "چپ"، اپورتونیسم در خدمت شوونیسم ملت فارس حاکمین قرار گرفت.

در ادامه‌ی این چپ رویها، منصور حکمت، رهبر حزب کمونیست کارگری شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" را که کمونیستها پیوسته از آن دفاع کرده بودند، به زیر علامت سؤال کشید. وجود

ملت را انکار نمود و آن را به موجود خیالی "سیمرغ" تشبیه کرد و شاید تنها به دلیل محظورات ناشی از وجود تعداد زیادی کادر و عضو کُرد در درون حزیش، کردستان را در این زمینه استثناء قلمداد کرد! طبعاً چنین موضع گیری تنها می توانست به شوونیسم ملت فارس حاکمین کمک برساند که خود را مدافع حفظ مرزهای "مقدس" می دانست و با اپورتونیسمی که تحت عنوان اهمیت اتحاد طبقه کارگر مردمان ساکن ایران، حق رهائی ملل را زیر پا می گذاشت، هم سو شد!

حزب کمونیست کارگری، در شرایطی که انحصارات فراملی امپریالیستی با علم کردن نئولیبرالیسم تهاجم گسترده ای را برای داغان کردن کشورهای چند ملیتی و به ویژه در اروپای شرقی برداشته بود، تحت بهانه این که سرمایه پیوسته جهانی بوده است، کلمه امپریالیسم را از تبلیغات خود برای سالها حذف نمود و فقط به گفتن سرمایه داری غرب یا شرق اکتفا کرد. درحالی که نشان دادن این سیاست تجاوزکارانه امپریالیستی از اهمیت زیادی برای مقابله با جهان گشایی امپریالیستها، برخوردار بود. دفاع از مزدوران امپریالیسم در اروپای شرقی که این کشورها را، از کام افعی زخم خورده درحال فروریزی سوسیال امپریالیستی به کام اژدهای امپریالیسم مهاجم غربی انداختند، نشانی بود از هم سوئی سیاست اپورتونیستهای چپ ایرانی با امپریالیسم!

پس از آن که در دهه آخر قرن گذشته تئورسینهای امپریالیسم فراملی ها به سرکردگی افرادی نظیر هانتینگتون، جدال فرهنگها را اختراع کردند، حزب کمونیست کارگری نیز مبارزه با "اسلام سیاسی" را پیش کشید. کمونیستها پیوسته براین نظر تاکید کرده اند که "هیچ فکر و اندیشه ای نیست که مَهر طبقاتی بر پیشانی اش حک نشده باشد". نه تنها اسلام، بلکه کلیه ی ادیان و مذاهب دیگر به خاطر دفاع از طبقات استثمارگر حاکم مستقر یا طبقات استثمارگر دیگری که در حال صعود بوده اند، قرار گرفته و هنوز هم می گیرند. اسلام از ابتدا و بیشتر از هر دین دیگر هدفش کسب قدرت سیاسی بوده و به ضرب شمشیر بخش بزرگی از جهان را فتح نمود. حتا فرقه کوچک مذهبی نظیر بهائیت که نتوانست رشد چندانی بکند و پیروانش پیوسته مورد سرکوب قرار گرفتند، در قرن ۱۳ شمسی زمینه ساز تئوریک برای روی کار آمدن بورژوازی در ایران بود، که توسط شاهان قاجار سرکوب شد. پس از نظر تاریخی هیچ گاه ما با اسلامی غیر سیاسی مواجه نبوده ایم، کما این که همین حالا، بزرگ ترین چالش مردم ایران رهاسدن از دست آن است که آلت دست بورژوازی عمده تا تجاری می باشد.

اما نماینده گان بورژوازی مترقی اروپا، قبل از کسب قدرت شعار درستی را مطرح ساختند تا از شر کاتولیسیسم که مدافع سرسخت فئودالیسم بود، نجات یابند. آنها جدائی دین از دولت و ایجاد دولتهای لائیک را مطرح ساختند تا از این طریق مداخله ی دین در دولت کم تر شده و فرصت پیدا کنند تا

منافع بورژوازی را تامین نمایند. اما همین مدافعان لائیسیت، پس از کسب قدرت و برای حفظ آن، مجدداً از کلیسا کمک خواستند و هنوز هم در کشورهای غربی کلیسا از نفوذ قابل ملاحظه‌ای در دولت‌ها برخوردار است.

کمونیستها از این شعار، همانند شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، دفاع می‌کنند. اما به حکم این که مخالف ایده آلیسم و تفرقه‌ی انسانها و از خود بی‌گانه‌گی آنها هستند، یک روزه تسویه‌ی حساب با آنها نکرده و راه مبارزه فعال ایده‌ی نولوژیک را درپیش می‌گیرند، زیرا هدف آنها آگاه ساختن انسانهاست که در ابعاد میلیاردها هنوز از این تفکرات نبریده‌اند و بدون این توده‌ی عظیم انسانی، پیش بردن جهان به سوی سوسیالیسم و کمونیسم غیرممکن است.

بنابراین، توهم پراکنی در مورد اسلام سیاسی، چنین برداشتی را می‌تواند در پشت سر داشته باشد که گویا اسلامی غیر سیاسی هم موجود است. در حالی که طرح شعار جدائی دین از دولت به این معناست که نگذارند دین در هیچ زمانی مداخله خود را در امور دولتی و همه‌گانی، انجام داده و در حد اعتقادات فردی باقی بماند. بدین ترتیب هم آزادی بیان، عقیده و نظر در جامعه خواهد بود و هم محدودیتهای این آزادی از جمله در زمینه‌ی دین روشن خواهد شد که از حدی نمی‌تواند پا فراتر نهد و به اداره‌ی جامعه بپردازد. لذا شعار "آزادیهای بدون قید و شرط" را که تعداد قابل ملاحظه‌ای از تشکلهای چپ و از جمله حزب کمونیست کارگری، مطرح می‌سازند، نیز فقط شعاری بدون محتوا همانند طرد شعار اسلام سیاسی اینان می‌گردد که مافوق طبقاتی است!

در عین حال اگر قرار است مبارزه‌ی اصولی علیه ادیان شود باید طبق تجربه‌ی ۱۰۰ سال اخیر در ایران و صدماتی که مداخلات دین در امر رهائی انسان ایرانی داشته است، این تجربه بازگو شده و بنیادهای فکری آن نیز زیر انتقاد علمی قرار گرفته و نشان داده شود که دین تریاک توده‌هاست و اساساً در خدمت قدرت‌مندان. زیرا دین، نه در مورد مردم سالاری قدمی برداشته، نه حق برابر زنان با مردان را برسمیت شناخته و عملی ساخته و نه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را که عامل اصلی بدبختیهای کنونی بشر است، به زیر علامت سؤال برده است.

بدین ترتیب، اپورتونیسیم "چپ" در مبارزه‌اش علیه "اسلام سیاسی" با امپریالیسم هم سو است. امپریالیسمی که از این شعار برای دستیابی بازم بیشتر به منابع انرژیهای کشورهای مسلمان نشین استفاده می‌کند.

هم اکنون یکی از "افتخارات" گرداننده‌گان این حزب این است که با چپ "ضدامپریالیست" از ابتدا خط‌کشی کرده است. اگر مبارزه علیه امپریالیسم به مثابه بزرگترین استثمارگر و غارتگر جهان و دشمن عمده‌ی بشریت مترقی و پیشرو نادرست است، پس چه شقی جزم صدا شدن با امپریالیسم

باقی می ماند؟ در همین ارتباط است که مبارزه علیه اسلام سیاسی پیش کشیده می شود و بن لادن و خامنه ای و صدام ریشو از بوش و بلر و برلوسکونی و آرنار فوکل کراواتی، خطرناک تر جلوه داده می شوند. کافی است به افاضات جدید رهبران حزب کمونیست کارگری در این مورد توجه کنیم تا معلوم شود تا چه حدی این مدعیان دفاع از طبقه کارگر با امپریالیسم هم سو شده اند.

مصطفی صابر عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران و سردبیر هفته نامه جوانان کمونیست طی مقاله ای به نام "ما و سرنگونی" (جوانان کمونیست ۱۲۸-۲۱ بهمن ۱۳۸۲) در جواب به سوال جوانی در مورد عراق دایر براین که "چرا نمی گوئید خروج بی قید و شرط امپریالیسم آمریکا از عراق؟" می گوید: "حاکم عراق رسماً ژنرال برومر آمریکائی است. حتی شورای حکومتی عراق هم خواهد نالید که دولت نیست؟ الآن بطور واقعی هر حزب مسلح و هر آخوند کثیفی که با پول جمهوری اسلامی (والبته همراهی نیروهای آمریکائی و انگلیسی) صدتا تفنگچی دور خودش جمع کرده است، برای خودش دولت در دولت است! این را یک شاخص وضعیت سناریوی سیاه می دانیم... اما چرا نمی گوئیم "خروج بدون قید و شرط امپریالیسم آمریکا از عراق؟" چون این با شعار آیت الله سیستانی و باقی آدم خواران اسلامی و ناسیونالیستهای عربی و مدافعین صدام موافقت خواهد داشت. چرا که این شعار علیرغم ظاهر چپ پرطمرازش یک شعار ناسیونالیستی است. همه مشکلتش با آمریکا اینست که عراق را اشغال کرده است. این را نمی بیند که بمحض خروج امپریالیسم آمریکا همین جانورها (که مشغول لیس زدن به استخوانهای اهدایی "امپریالیسم" هستند) بر سر مردم خواهند ریخت و یک جنگ داخلی وحشتناک در خواهد گرفت که آن سرش ناپیداست و اوضاع سیاه تحمیل شده بر مردم عراق حتی سیاه تر خواهد شد. لابد می دانید که ما مخالف سرسخت حمله آمریکا به عراق بودیم... ما خواهان برقراری یک دولت سکولار، غیر قومی و غیر مذهبی و نماینده مطالبات مردم یعنی آزادی و برابری در عراق هستیم. ولی حلقه اصلی و کلیدی سیاست ما شکل گیری چنین دولتی و اعمال اراده مستقیم خود مردم در سرنوشت خویش است. آمریکا و قوای اشغالگرش را باید همین نیرو به عقب براند و بیرون کند و همین نیرو در همان حال به مرتجعین اسلامی و ناسیونالیست هم میدان یکه تازی ندهد. این تنها راه واقعی نجات است."

این ضد و نقیض گوئی نشانه ی دوپهلویی دیدگاه رهبران حزب کمونیست کارگری است. اما قبل از تحلیل این افاضات چند سوال برای ما مطرح شده است :

(۱) آیا به قول شما : "حاکم عراق ژنرال برومر آمریکا" هم تمیز نیست و آدمخوار است، یا تنها احزاب مسلح و آخوندهای کثیف آدمخوارند؟

(۲) آیا نزدیک به ۲۰۰ هزار نیروی مسلح امپریالیستی در عراق، که همانند ارتش صهیونیستها تا دندان

مسلحند و با تمام امکانات سوپر مدرن جنگی، آرام و قرار را از مردم رنج دیده ی عراق گرفته اند هم وحشت آفرینند یا تنها افراد مسلح "آخوندهای کثیف"؟

۳) اگر شما واقعا مخالف سرسخت تجاوز آمریکا به عراق بوده اید، چرا از این شعار فعلا دست برداشته اید؟ اگر تجاوز غلط است، پس اشغال از آن هم غلط تر است؟! آیا این شعار را شما برای ایزوله نشدن در جنبش مطرح کرده بودید یا واقعا به آن اعتقاد داشته اید؟ مگر نمی دانستید آیت الله های ریز و درشت و احزاب ناسیونالیست مسلح موجودند؟ پس علی القاعده برای از بین بردن این "کثافتها"، می بایستی تجاوز ارتش اشغالگر را تبریک می گفتید، همان طور که در جریان حمله به افغانستان سکوت کردید؟! ۴) مگر حرف شما غیر از این است که : فعلا و تا اطلاع ثانوی با اشغال عراق توسط ارتش تجاوزکار امپریالیستی، موافقید؟!!

و اما اگر واقعا شما نیت خیر دارید چه شعار و مبارزه انقلابی و درستی را علیه نیروهای اشغالگر و مرتجعین داخلی و به خاطر کسب قدرت، مطرح کرده اید، جز حرف عام خواستار آزادی و برابری و حکومتی سکولار بودن؟ در شرایطی که جنگ داخلی و جنگ با اشغالگران عملا هرگوشه ی عراق را به میدان جنگ کثیفی تبدیل کرده، قدرت سیاسی از لوله ی تفنگ بیرون می آید یا از حرفهای زیبای شما؟ شما آن قدر کوتاه بین نیستید که ندانید این دشمنان خارجی و داخلی نخواهند گذاشت تا شما "تحت شعار آزادی، برابری"، حکومت سکولار خودتان را با سلام و صلوات به وجو آورید! مگر این که مبارزه ی مرگ و زنده گی را علیه آنان و با توجه به ارجحیتهای تاکتیکی، آغاز کنید! ایجاد چنین دولتی مستلزم ایجاد آماده گی و مبارزه است. برای بیرون راندن اشغالگران و شکست دادن مرتجعین داخلی، شما نه علیه نیروی اشغال گر مسلحانه مبارزه می کنید، نه حتا در حرف خواهان خروج بی قید و شرط آنها هستید تا حد اقل با خروج بخشی از "دشمنان" تمرکز بیشتری را برای زدن دیگر دشمنان بدهید! اما شما تنها تمرکزتان را روی مبارزه با ناسیونالیستها و اسلام سیاسی گذاشته اید که معنایش آتش بس دادن در بهترین حالت با مار است برای زدن خرچسونه!

شما می گوئید مایل به همسو شدن شعاری با آنها نیستید، بسیار خوب . پس نشان دهید که با امپریالیستها نیز نمی خواهید هم سو شوید و برای بیرون راندن آنها هم شعار می دهید و نه در حرف که در عمل نیز این شعار را رفقای شما در عراق به اجرا درآورده و با ارتش اشغال گر وارد نبرد مسلحانه می شوند، تا ثابت کنید که از مبارزه فعال علیه دشمنان مردم عراق، دفاع می کنید!

هم اکنون وحشتناک ترین سناریوی سیاه بر مردم عراق تحمیل شده است و شما شاهد آن هستید. پس بودن ارتش اشغال گر برای بهبود اوضاع در آن کشور ، تاثیری نداشته است و آن چه که جریان دارد

محصول همین اشغال گری است.

و اما، اگر مردم عراق و به خصوص کارگران و زحمت کشان مبارزه ی قاطعی را علیه نیروهای اشغالگر امپریالیستی به پیش نبرند، حتا مبارزه شان علیه نیروهای اسلامی و ناسیونالیست ناکارا خواهد ماند و ابتکار عمل را در میدان کنونی مبارزات در عراق به دست نخواهند آورد و همان ناسیونالیستهای مسلح و آخوندهای "کثیف" با مزدوران مسلحشان ابتکار عمل را به دست گرفته و قدرت سیاسی را به کف خواهند آورد. باید قبول کنیم که آیت الله سیستانی در کسب موقعیت مناسب برای تحقق اهداف خودش، از شما اپورتونیستهای "چپ" که دماغتان بالاست و مدعی رهبری کارگران جهان هستید، هشیارتر عمل می کند. بین دو صندلی نشستن بیشتر از این نمی تواند برای شما معجزه بیافریند!

اپورتونیستهای راست و "چپ" دشمنان طبقه ی کارگرند، هرچندهم که فریاد کارگر خواهی شان سر به آسمان بزند. لذا باید باردیگر این جمع بندی تاریخی لنین را تکرار کنیم که : "مبارزه علیه امپریالیسم جدا از مبارزه علیه اپورتونیسم نیست".

ابراهیم - ۲۵ بهمن

۱۳۸۲

* * *

در پروسه مرکب تکامل یک پدیده تضادهای بسیاری موجودند که یکی از آنها حتما تضاد عمده است؛ موجودیت و رشد این تضاد عمده تعیین کننده موجودیت و رشد سایر تضادهاست و یا بر آنها تاثیر می گذارد. فی المثل در جامعه سرمایه داری دو نیروی متضاد، پرولتاریا و بورژوازی، تضاد عمده را تشکیل میدهند؛ تضادهای دیگر مانند تضاد بین بقایای طبقه فئودال و بورژوازی، تضاد بین خرده بورژوازی دهقانی و بورژوازی، تضاد بین پرولتاریا و خرده بورژوازی دهقانی، تضاد میان بورژوازی غیر انحصاری و بورژوازی انحصاری، تضاد بین دموکراسی بورژوایی و فاشیسم بورژوایی، تضادهای میان کشورهای سرمایه داری، تضاد بین امپریالیسم و مستعمرات و سایر تضادها- همه اینها بوسیله این تضاد عمده معین می شوند و تحت تاثیر آن قرار میگیرند..... ولی در هر حال تردیدی نیست که در هر مرحله از تکامل یک پروسه فقط یک تضاد عمده وجود دارد که نقش رهبری کننده را ایفا میکند.... لذا در مطالعه یک پروسه مرکب که حاوی دو یا چند تضاد است، باید نهایت سعی در یافتن تضاد عمده شود. بمجردیکه تضاد عمده معین شد، کلیه مسایل را میتوان به آسانی حل کرد. این اسلوبی است که مارکس در بررسی جامعه سرمایه داری بما آموخته است. مائو - در باره تضاد- جلد اول آثار منتخب، صفحات ۵۰۱ تا

۵۰۴

هستی فلاکت‌بار: زندگی میلیاردها انسان !

تعداد انسانی که در شرایط فلاکت بار فقر و گرسنگی زندگی می‌کنند، در دو دهه ی اخیر افزایش فوق‌العاده‌ای یافته‌است. در حال حاضر جمعیت جهان نزدیک به شش میلیارد نفر است که نصف آن در شهرها و نصف دیگر آن در روستاها به سر می‌برند. تخمین زده شده است که حدود نصف جمعیت جهان با روزانه فقط دو دلار زندگی پُر از فلاکت همراه با سوء تغذیه و گرسنگی را می‌گذرانند و یک میلیارد انسان به آب آشامیدنی، دو میلیارد نفر به برق و نزدیک به دو و نیم میلیارد نفر به وسایل اولیه ی بهداشتی، دست رسی ندارند.

از سه میلیارد ساکنان شهرها، نزدیک به یک میلیارد در زاغه‌ها زندگی می‌کنند. این رقم در ۵۰ سال آینده به اندازه ی ۳۰۰٪ افزایش پیدا خواهد کرد (رجوع کنید به : "چالش زاغه نشینها - گزارش جهانی در باره ی اسکان انسان"، در "پروگرام اسکانها و انسان در سال ۲۰۰۳"، گزارش سازمان ملل متحد).

مهاجرت سیل‌آسای جمعیت از مناطق روستایی به شهرهای جهان سوم هر روز در حال افزایش است. نزدیک به ۳۰ میلیون انسان هر سال روستاهای خود را ترک کرده و با ورود به شهرها، جمعیت شهرها را افزایش می‌دهند. آنها به خاطر وضع فلاکت باری که در روستا حاکم است و به امید دست رسی به امکان زندگی بهتر، به شهرها کوچ می‌کنند و یا عمدتاً با توسعه بخش زراعت سرمایه داری مکانیزه شده، عملاً از روستاها اخراج می‌شوند.

در کشورهای سرمایه‌داری مرکز، مهاجرت دهقانان و روستائیان به شهرها در قرون ۱۶ تا ۱۹، به خاطر توسعه و گسترش سرمایه داری رواج یافته و در بعضی از کشورها تا قرن بیستم هم ادامه یافت. مکانیزه کردن کشاورزی شدیداً احتیاج به تعداد نفرات کشاورز را تنزل داد. بسیاری از آنها بی که به شهرها مهاجرت کردند، توانستند در کارخانه‌ها به کار مشغول شوند که با انقلاب صنعتی تعداد آنها افزایش یافته بود.

شایان توجه است که در قرنهای فوق‌الذکر، به غیر از شهرها یک مفرّ دیگری نیز برای میلیونها روستائی از سرزمین خویش رانده شده، وجود داشت و آن مهاجرت به مستعمرات و از جمله ممالک متحده آمریکا، کانادا و استرالیا، بود که استعمارگران اروپایی در جریان تسخیر آنها، منابع زمینی و آبی آن مناطق را به زور از بومیان آن سرزمین‌ها، گرفته بودند.

ولی آن چه که امروز در جهان سوم به وقوع می‌پیوندد، تفاوت فراوانی با گذشته دارد. روستائیان،

کشاورزان مهاجر در شهرهای جهان سوم، به خاطر عدم وجود کارخانه کافی، به کار گماشته نمی شوند و به تدریج به ساکنین زاغه ها و کوخ های خارج از محدوده شهرهای بزرگی مثل قاهره، مانیل، تهران، بانکوک و ... تبدیل شده و هسته های اصلی فقیران جهان در انبوه میلیاردها انسان گرسنه و فلک زده را تشکیل می دهند.

با این که بخش کوچکی از این زاغه نشینان (نزدیک به ۱٪ کل زاغه نشینان جهان) موفق می شوند که به کشورهای مرکز مهاجرت کنند، ولی انبوه بزرگی از آنها قادر نیستند که از دیوارهای بلندی که نظام سرمایه داری به دور کشورهای مرکز کشیده و مانع مهاجرت آنهاست، عبور کنند.

در نتیجه، گسترش و ازدیاد روزافزون جمعیت زاغه نشینها در شهرهای بزرگ جهان سوم، که دائما با فلاکت و گرسنگی رو به رو بوده و به خاطر عدم دست رسی به زمین قادر به تهیه ی غذای خود نیستند، آینده ی بشریت را با پی آمدهای غیرقابل پیش بینی مواجه نموده است.

یکی از مسایل اساسی عصر ما، آینده و سرنوشت این جمعیت عظیم در جهان است که به خاطر حرکت سریع و بربرمنشانه ی سرمایه در روستاهای جهان سوم، زمینهای خود را از دست داده و در جست و جوی غذا و آب و فرار از گرسنگی و مرگ و میر، به شهرهای بزرگ مهاجرت می کنند.

رسانه های گروهی یا جمعی این باور را در مردم جهان ایجاد می کند که گرسنگی و مرگ و میر ناشی از آن، معلول دوره هائی است که جامعه به خاطر وقوع بلایائی مثل سیل، زلزله، خشک سالی و جنگهای خانمان سوز داخلی و تجاوزات نظامی خارجی، با قحطی رو به رو می گردد. در حالی که امروز گرسنگی و فقدان غذا (عدم دست رسی به غذای روز) به یک امر عادی روزانه برای بخش عظیمی از بشریت تبدیل شده است. سوء تغذیه مزمن، نتایج نکبت باری را برای کودکان، که اکثریت عظیمی از گرسنه گان روی زمین را تشکیل می دهند، به بار می آورد. این وضع نه تنها باعث عدم رشد فیزیکی و مغزی و روحی کودکان می گردد، بلکه آنها را به سوی بی سواد، ابتلاء به بیماریهای گوناگون و ... سوق می دهد.

در حال حاضر، نزدیک به ۸۵۰ میلیون انسان، که عمدتا کودکان هستند، دچار سوء تغذیه هستند که حدود ۱۰ میلیون نفر از آنها در کشورهای صنعتی مرکز زندگی می کنند. البته تعداد مردمی که امروز در جهان با کمبود غذا به درجات مختلف دست و پنجه نرم می کنند، شاید به سه میلیارد نفر برسد. (رجوع کنید به : فرد مگداف و دیگران، " گرسنگی در خدمت سود : خطر فراملی های کشاورزی به کشاورزان و غذا" ، نیویورک سال ۲۰۰۰)

با این که گرسنگی عموما در روستاها رایج بوده و در حال گسترش است، ولی در شهرها نیز به یک

مسئله مهم تبدیل شده است. مردمی که از زمین و مزرعه خود کنده شده و به شهرها رانده می شوند،

برای این که غذای خود را تهیه کنند، باید به منبع درآمدی دست رسی داشته باشند. زمانی که نوع رشد اقتصادی و حرص و آز سرمایه‌داران در کسب سود حداکثر، نمی‌تواند به اندازه‌ی کافی برای مهاجرت‌کننده‌گان به شهر، اشتغال ایجاد کند، بخش عظیمی از این مردم یا به خرید و فروش اجناس غیرقانونی مثل مواد مخدر متوسل می‌شوند و یا به سوی انجام جرم و جنایت کشیده می‌شوند.

در سطحی جهانی، امروز به‌اندازه‌ی کافی مواد غذایی تولید می‌شود که می‌تواند احتیاجات غذایی مردم جهان را تامین کند. این امر حتا در مورد کشورهای جهان سوم نیز صدق می‌کند. واقعیت این است که سوء تغذیه مزمن و فقدان غذا از عوارض فقر است که به مقدار تولید مواد غذایی که در جهان به وفور موجود است، ربطی ندارد. به طور مثال، در آمریکا به اندازه‌ای توانایی تولید غذا موجود است که اگر گردانندگان نظام بخواهند می‌تواند مایحتاج غذایی نزدیک به یک میلیارد انسان را تامین کند. اما در آمریکا امروز گرسنگی وجود دارد. ۱۲ میلیون خانوار در آمریکا با مسئله‌ی "عدم امنیت غذایی" (Food insecure) رو به رو بوده و تحقیقا ۴ میلیون خانوار که ۹ میلیون نفر را شامل می‌شوند، اکثر شبها گرسنه می‌خوابند.

"کنفرانس شهرداران آمریکا در سال ۲۰۰۲" گزارش داد که "تقاضا برای کمک در زمینه غذا" نسبت به سال ۲۰۰۱ دو برابر شده و در اکثر شهرهای آمریکا، شماره افرادی که به غذای شب محتاجند، افزایش یافته است (گزارش سالانه در مورد گرسنگی و بی‌خانمانی در شهرهای آمریکا - سال ۲۰۰۲). (رجوع شود به: www.usmayors.org) حتا در ایالتی مثل ورمونت که پائین‌ترین درصد بی‌کاری را در آمریکا دارد، تقاضا برای دریافت غذا توسط فقرا در سالهای اخیر افزایش یافته است. توضیح این که در ۸۰٪ خانواده‌هایی که کمک غذایی دریافت می‌کنند، حد اقل یک نفر اشتغال به کار دارد، ولی نمی‌تواند مایحتاج غذایی خانواده خود را برآورده سازد.

بدون تردید، هم‌زیستی "فقر و گرسنگی" و "ثروت و غذای اضافی" فقط به کشورهای پیش‌رفته صنعتی مثل آمریکا، محدود نمی‌شود. این امر در کشورهای جهان سوم نیز صدق می‌کند. در هندوستان که یکی از موفق‌ترین کشورهای "انقلاب سبز" محسوب می‌شود، گرسنگی مزمن و مرگ و میر از نبود غذا به طور روشنی در کنار "وفور مواد غذایی" و "غذای اضافی" به چشم می‌خورد. صاحبان مواد غذایی، برای این که قیمت کالاهای غذایی را در سطح بالا نگهداشته و از تنزل آنها جلوگیری کنند، حاضرند مقدار زیادی از غلات را در انبارها تا حد گندیده‌گی نگهدارند. (رجوع کنید به: "فقرا در هندوستان از گرسنگی هلاک می‌شوند، در حالی که گندم اضافی می‌گندد"، نیویورک تایمز ۱۲ دسامبر ۲۰۰۲). گندم اضافی بعد از احتکار در انبارها گندیده و توسط موشها خورده می‌شوند و بخش اعظم آن نیز به دیگر کشورهای جهان سوم به قیمت نازل صادر می‌گردد. و این در

حالی است که میلیونها انسان و به ویژه کودکان در هندوستان گرسنگی می کشند! به طور کلی، این امر که مردم زیادی دایما در گرسنگی به سر می برند، به دلیل نداشتن پول و عدم توانائی در خرید مواد غذایی است. این هم در کشورهای صنعتی مرکز و هم در کشورهای جهان سوم و پیرامونی، حقیقت دارد. هم در آمریکا و هم در هندوستان گرسنگی معلول فقدان تولید و یا نبود مواد غذایی نیست، بلکه به این علت است که قیمت مواد غذایی دایما در حال افزایش است. در نظام سرمایه داری غذا نیز یک کالا است مثل هر کالای دیگر. انسانها حق ندارند به این کالا دست رسی پیدا کنند، چنان چه پول کافی برای خرید آن نداشته باشند!

با تشدید جهانی شدن سرمایه و گسترش اندیشه های نئولیبرالی "بازار آزاد" سرمایه داری، اکثر تولیدات مواد غذایی جهان به تصاحب کنسرنهای بزرگ فراملی در عرصه کشاورزی درآمده اند. به طور نمونه، کمپانی فراملی "کارگیل" (Cargill) ۹۰٪ غلات و قهوه برزیل را تصاحب کرده و در حال حاضر بزرگ ترین صادرکننده ی قهوه، شکر و غلات در جهان محسوب می شود. رجوع کنید به مجله : مانتلی ریویو، سال ۵۵، شماره ۹، فوریه ۲۰۰۴، صفحات ۱ تا ۱۴).

تا اواسط قرن ۲۰، تولید مواد غذایی نظیر گندم، برنج، ذرت و... عمدتا به کشورهای پیرامونی تعلق داشت. در دهه های اخیر با تشدید جهانی شدن سرمایه، شرکتهای فراملی کشورهای مرکز و به ویژه آمریکا، به تدریج بخش اعظم تولید و توزیع مواد و ذخایر غذایی را به انحصار خود درآوردند. این امر باعث شده که میلیاردها انسان ساکن روستاهای جهان برای بقای خود به فراملیها وابسته گردند.

این وضع شرایط خطرناکی را به وجود آورده و بشریت را درمقابل گرسنگی و مرگ و میر جمعی قرار داده است. در عین حال، این وضع نابسامان، به احتمال زیاد نظام جهانی سرمایه را با رشد و گسترش یک رشته طغیانها و قیامهای وسیع تهی دستان و گرسنگان، به ویژه در کشورهای فقیر پیرامونی که قربانیان اصلی نظام فقر و فاقه آفرین فراملی ها هستند، رو به رو خواهد ساخت.

۲۶ فوریه ۲۰۰۴ - ناظمی

* * * *
* * * *
* *
* *

به خون خفته شیرین

چه توان گفت از خشم طبیعت
 که لحظه‌ای چند
 از خانه‌های گلی، قبرستانی ساخت
 به وسعت شهرستانی!
 بم با دهات اطرافش.
 ۵۰ هزار قربانی و دهها هزار زخمی
 در خاک خفت و جز
 از درختان خرما و مرکباتش
 از ملاحمت و شیرینی‌اش
 چیزی به جای نماند.
 مردمی و شهری به قدمت تاریخ
 نابود شدند. مظلومانه !

* * *

چه توان گفت از عظمت مردمی
 که با رغبت و مهربانی
 نان ناچیز خود را با بازماندگان زلزله
 بدون لحظه‌ای تردید، تقسیم کردند.
 به سوی بم شتافتند از چهارکوشه ایران
 تا درآوردند زنده‌ای را از زیر آوار
 آبی بر حلق کودک شیرخواری ریزند
 و زیلو یا کفای به زیر پا و شانه‌ی
 نجات یافته‌ای بیاندازند. در سرمای زمستانی
 و نشان دهند که انسانیت
 زنده است عاشقانه !

* * *

چه توان گفت از رفتار حاکمان
 که پس از ۴ روز ناله و آه مردم
 به بم رفتند تا بگویند :
 " زلزله امتحانی الهی بود " ! (۱)
 و سگهای سوئسی زودتر از پاسداران
 به محل فاجعه رسیدند و
 دستهای کَنده شده به خاطر ربودن زیور را
 شاهد شدند و خشم فوران کرد
 وقتی پیرزن غیور شیرازی (۲)
 باز داشته‌شداز مداوای زخم پیر مرد
 به حکم نامحرم بودن ، نعره زد :
 کم شوید بی‌غیرتان پست و پلید!
 جدال گرم شد و جوشان .

* * *

چه توان گفت از خشم طبیعت
 که " موهبتی الهی " شد
 بر دزدان حیوان صفت
 که انبوه کمک از ایران و جهان را (۳)
 تریلی بعد تریلی ، غارت کردند
 تا بسان فاجعه طبسی و رودبار
 و دیگر بسیار، بفروشد در بازار
 و چه دره ژرفی است
 میان هم نوع انسان و
 آن دیگران غرق در خودپرستی
 خداآلت و بی رحمی خصلت شان!

* * *

چه توان گفت از دردی که

می فشارد قلب را وقتی که می‌گویند:
 زلزله در ژاپون و یا آمریکا
 آسبش ناچیز است . اما
 در محنت‌کده ایران
 ویرانگری است به تمام معنا
 و نامردمی مسئولان بسته‌اند
 چشم و گوشان را
 به دیده‌ها و گفته‌ها
 این زالو صفتان فرو رفته در عبا
 که ستایش‌گران مرگند و عزا !

* * *

بم. ای شهر ماتمزده‌ی نابود
 که خرمای مضافتی و مرکبات
 شهره به‌عالمند و نشانه
 نرمی و شیرینی مردمانت.
 تو و قلعهء معروفت و مردمانت
 درهم کوبیده شدید
 و حال چه کسی محصول باغهایت را
 غارت کرده و خواهد برد؟
 جز حاکمان بی وجدان !
 از غم از دست رفته‌گانت
 کوبنده مثنی بسازیم بر فرق حاکمان
 تا غم بازماندگانت را
 تسلی بخشیم با انتقام از نظام !

* * *

ع. بینالودی. دیماه ۱۳۸۲

(۱) افاضات خامنه ای در بم

- (۲) به نقل از صحبت بیننده ای در بم
 (۳) کمکهای مالی و جنسی از میلیارد دلار بیشتر شدند.
 این کمکها همچنان ادامه دارد

به رفیق کارگر زخمی

آنها کشتند همزمانت را
 که حق خود میخواستند
 و تو و امثال تو را
 زخمی کردند و شلاق کوبیدند
 بر بدنهای پاره پاره تان.
 قرار نبوده و نیست که آنها
 به دستهای پینه بسته ات، احترام گذارند
 و دادخواهی تو و امثال تو را بشنوند
 و یا زندگی شان را مدیون شما دانند!
 آنها، انبار کردن ثروت و
 زندگی در جاه و جلال را
 از دزدی کار شما دارند.
 پس به آنها نگو :
 " چرا می زنی ؟
 من کارگری فقیرم!
 فقر و نداری بسمان نیست
 بی کاری بسمان نیست
 جراحات گلوله و باتوم چیست ؟" (۱)
 به آنها نگو :

" بزن. باز هم بزن
 واین بار محکم‌تر!" (۲)
 تو سازنده‌ی جهانی
 فقر حق تو نیست
 دست درازی به تو جرم است .
 زدن و زورگفتن کار آنهاست
 تا شما را در بردگی نگه دارند
 چون دزد سر کرده. غارتگرند
 و کشتن و تجاوز. کارشان !
 اما آنکه که می‌گویی :
 "زخمهای گلوله‌هایت .
 تازیانه پاسدارانت
 بیدارمان کرد و کرک صفتی‌ات
 در پس ظاهر بره نهایت
 برایمان نمایان شد" (۳)
 نشان می‌دهی . منشاء درد را !
 رفیق کارگر
 آنها کُشتند و بازهم می‌کُشند
 تو و امثال تو را
 پس شما هم بپا خیزید
 در معدن و کارخانه و کارگاه
 در پهنه‌ی ایران و جهان
 و براندازید نظامی را که زانو وار
 از مکیدن خون شما زنده‌است.
 " تو بنا کننده عالمی.
 تو تمام معنی آدمی .
 تو معززی. تو مکرمی .

همه چیز بی تو بود فنا " (۴)
 قدرت شما در وحدتان است.
 بپا خیزید و برگنید
 نظم جور و استعمارگری را
 با انقلابتان ، تا انسانیت
 شکوفان شود در پهنه جهان .
 ۱۴ بهمن ۱۳۸۲ ع. - بینالودی

(۱) درد دل یک کارگر زخمی در شهر بابک

(۲) و (۳) همانجا

(۴) از ابوالقاسم لاهوتی

* * * * *

پیامها :

به رهبری سازمان فدائیان خلق (اقلیت)

رفقا سلام گرم ما را بپذیرید. باخبر شدیم که بزودی کنفرانس نهم خود را برگزار خواهید کرد.

ضمن آرزوی موفقیت برای شما در پیشبرد کار کنفرانس ، امیدواریم با توجه به شرایط حساس کنونی جهان و ایران و با در نظر گرفتن اینکه علی‌رغم وجود شرایط مناسب انقلابی در جهان علیه امپریالیسم و مرتجعین دیگر، مبارزات طبقه کارگر و زحمتکشان جهان هنوز در حالتی دفاعی قرار دارد و جنبش کمونیستی جهان و ایران از تفرقه و سکتاریسم رنج می برد و لذا قادر نشده است این مبارزات را متحد و یکپارچه نموده و به سوی پیروزیهای بیشتری در راستای اهداف کمونیستی و از جمله تحقق انقلاب سوسیالیستی هدایت نماید ، کنفرانس شما در جهت از بین بردن تفرقه و به خاطر وحدت جنبش کمونیستی ایران گام های مؤثری بردارد.

۵ دیماه ۱۳۸۲ - از طرف حزب رنجبران ایران - ابراهیم

به کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و رهبری کومه له

رفقای گرامی ۲۶ بهمن ، ۲۵ مین سال روز اعلام موجودیت علنی کومه له را به شما و تمام اعضای حزب تبریک می گوئیم.

کومه له، به عنوان سازمانی کمونیستی در کردستان، طی حیات ۳۴ ساله اش ، پرچم دفاع از کارگران و زحمت کشان و آزادی خلق کرد و دیگر خلقهای ایران و جهان را به دست گرفته، در پیش بُرد این آرمان، علیرغم مشکلات و خراب کاریها، پیوسته پافشاری کرده و جانباخته گان فراوانی را، از سطح رهبری تا اعضای ساده در مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و انقلاب کارگران و زحمت کشان، تقدیم نموده است.

تاریخ خون بار مبارزات کارگران و زحمت کشان ایران و از جمله کردستان، نشان داده که در جنگی نابرابر و در مقابله با رژیم مذهبی حاکم و امپریالیسم هار، بدون تشکلی آگاه، قوی، کارآزموده، منضبط، استوار و پای درعمل، که پیوندی فشرده با توده ها و مبارزات توده ای داشته باشد، نمی توان مبارزات استثمارشده گان و ستم دیده گان ایران و کردستان را به پیروزی قطعی رساند.

امروز دیگر روشن شده است که فرقه گرایی و خود مرکزینی حاکم در جنبش کمونیستی ایران، باعث شده تا صف پیشروان طبقه ی کارگر هم چنان در تفرقه و تشتت باقی مانده و حرکت مبارزاتی کارگران و زحمت کشان ایران به نتیجه ای مطلوب و زیر رهبری پیشروان خود، نرسد.

هیچ تشکلی تنها با تکیه به افتخارات گذشته فرقه ای خود، که متاسفانه در جنبش کمونیستی ایران بسیار مرسوم است، نمی تواند معضلات این جنبش را حل کند.

کومه له به مثابه سازمانی رزمنده و کمونیستی، پس از انقلاب بهمن، اهمیت وحدت نیروهای پیشرو و اهمیت داشتن پیوند فشرده با توده ها را در کردستان و در جریان عمل انقلابی امتحان کرده است و لذا تجربه لازم را، برای طرد فرقه گرایی و متحد کردن کمونیستها در تشکل کمونیستی واحد، دارد.

به امید این که در سال گرد اعلام موجودیت علنی کومه له، رهبری و اعضای آن گامی جدی در راه وحدت کمونیستها در حزب واحد کمونیست بردارند تا زمانی فرا رسد که جشن و سرور موجودیتها و پیروزیها، با پای کوبی کارگران و زحمت کشان و کمونیستهای ایران هم راه شده و تنها متعلق به یک فرقه یا فرقه ی دیگر نباشد.

با سلامهای گرم کمونیستی- حزب رنجبران ایران

۱۸ بهمن ۱۳۸۲

به رفقای شرکت کننده در کنگره سوم سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

رفقای گرامی تشکیل سومین کنگره ی سازمانتان را به شما تبریک می گوئیم و آرزوی موفقیت آنرا داریم.

تشکیل کنگره به مثابه عالیترین ارگان تصمیم گیرنده، فرصتی است تا برنامه های عام و خاص هر تشکلی مورد بررسی قرار گرفته، تدقیق شده و راههای عملی پیاده کردن مصوبات کنگره دقیقا ترسیم شوند و زمینه را برای گذار از حیطه ی نظریه به قلمرو عملی فراهم آورند.

شما به خوبی آگاه هستید که به دلیل فقدان وحدت در جنبش کمونیستی ایران و جهان، فرصتهای فراوان انقلابی به هرز رفته و در بسیاری اوقات جنبشهای کارگری و توده ای اوج گرفته و فرو می نشینند، و بعضا مورد استفاده بورژوازی و خرده بورژوازی قرار میگیرند.

برخلاف اروپا که احزاب کمونیستی در آنجا عمدتا از درون جنبش کارگری و توسط پیشروان خود کارگران بوجود آمدند، در ایران عمدتا با بردن تئوری مارکسیسم به درون جنبش کارگری توسط روشنفکران کمونیست، حزب کمونیست ایران تشکیل شد و نقش مهمی را در متشکل کردن و رشد دادن و هدایت جنبش کارگری و توده ای، ایفاء نمود.

حاکم بودن تفرقه در جنبش کمونیستی ایران باعث شده تا این جنبش نقش هدایت کننده را در جنبش کارگری و توده ای نداشته و در خرده کاری بسربرد. در نتیجه متحد شدن کمونیستها در زیر یک پرچم و یک تشکیلات، وظیفه ای است میرم و ایدئولوژیک-سیاسی که شانه خالی کردن از تبلیغ آن و گام عملی برداشتن در جهت تحقق آن، صدمات زیادی را به رشد جنبش کارگری در جهت کسب قدرت زده و میزند و میدان را برای بازی قدرت جناحهای بورژوازی خالی میکند. رشد فرقه های مدعی کمونیسم به ویژه با تکیه به "افتخارات فرقه ای" که امروز در جنبش کمونیستی ایران بسیار رایج است، نه نشان از کمونیسم که نشان از خرده بورژوازی دارد، حتا وحدت طلبی نوع جبهه ای برای کمونیستها نیز از همان آبشخور آب میخورد! امید ما بر این است که کنگره شما در رابطه با امر وحدت کمونیستها در تشکلی واحد، به تصمیمات مشخصی در سطح عملی رسیده، و نکات مطروحه در برنامه در امر وحدت را، در عمل نیز پیاده کند.

۲۵ بهمن ۱۳۸۲ - از طرف حزب رنجبران ایران - ابراهیم

* * * *
* * *
* *
*
*